

# بدرغہ لیک ترازہ لری سرودہامی غریت

دفتر اشعار امان اللہ عادل کوہی

بہ کوشش و مقدمہ

محمد کاظم امینی







**بدرغه لیک ترانه لری  
یا  
سرودهای غُربت**

**دفتر اشعار امان الله عادلکوهی**

**به کوشش و مقدمه  
محمد کاظم امینی**

پاییز ۱۴۰۳

سرشناسه	: عادل کوهی، امان‌الله، ۱۳۴۷-
عنوان و نام پدیدآور	: بدرغه لیک ترانه لری یا سرودهای غربت/دفتر اشعار امان‌الله عادلکوهی؛ به کوشش و مقدمه محمدکاظم امینی.
مشخصات نشر	: تهران: علم و فرهنگ طاهها، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۳ ص؛ ۵/۱۴×۵/۲۱س.م.
شابک	: ۳۰۰۰۰۰۰ ریال: ۱-۱۷-۴۸۹۲-۶۲۲-۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: شعر فارسی -- افغانستان -- قرن ۱۵ -- Afghanistan -- ۲۱st Persian poetry century
شناسه افزوده	: امینی، محمدکاظم، ۱۳۴۳-
رده بندی کنگره	: PIR۹۰۲۴
رده بندی دیوبی	: ۸فا۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۹۸۳۱۳۹۱
اطلاعات رکورد کتابشناسی	: فیپا

عنوان کتاب: بدرغه لیک ترانه لری یا سرودهای غربت

مؤلف: محمدکاظم امینی

ناشر: علم و فرهنگ طاهها

صفحه آرای: امیر اقبالی

سال چاپ: ۱۴۰۳

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۱۰۰

قیمت: ۳۰۰۰۰۰ تومان

شابک: ۱-۱۷-۴۸۹۲-۶۲۲-۹۷۸

تهران: میدان انقلاب/ ضلع شمال شرقی / پاساژ نبوت/ طبقه منفی یک/ واحد A۱

تلفن: ۰۹۱۲۰۳۲۸۹۳۷ - ۰۲۱۶۶۱۲۷۵۵۱

## فهرست مطالب

- گپهایی بجای مقدمه! ..... ۱۱
- امان الله عادل کوهی ..... ۱۴
- دوره مهاجرت ..... ۱۵
- وظایف دیوانی ..... ۱۶
- سابقه ادبی و مطبوعاتی ..... ۱۶
- وطن ..... ۱۸
- غمنامه دختران و زنان وطن ..... ۲۰
- ویران شدی ..... ۲۲
- زادگاه من! ..... ۲۵
- شهر درد و رنج! ..... ۲۶
- نصیحت ..... ۲۷
- آغاز سخن ..... ۲۹
- غزل ها ..... ۳۰
- عید مُفلسی ..... ۳۰
- گوشه خلوت ..... ۳۱
- وطن کو ..... ۳۲
- من و عید نوروز ..... ۳۳
- میهنم! ..... ۳۴
- مادر! ..... ۳۶
- عیدانه ..... ۳۷
- عشق ..... ۳۸
- قمار زندگی ..... ۳۹
- غریت! ..... ۴۰

- ۴۱ ..... قلب آسیا
- ۴۲ ..... به استقبال شعرخانم مژگان ساغرشفا
- ۴۲ ..... ساغر لب‌ها
- ۴۳ ..... آرزو!
- ۴۴ ..... شرنگ غربت
- ۴۵ ..... آزار
- ۴۶ ..... آیینۀ وقار
- ۴۷ ..... دردوطن
- ۴۸ ..... بزم شعر!
- ۴۹ ..... غزل ملمع
- ۵۰ ..... سات همارا!
- ۵۱ ..... زبان مادری
- ۵۲ ..... منجلاب زندگی!
- ۵۳ ..... تهنیت به مسلمین جهان
- ۵۴ ..... انتهای درد
- ۵۵ ..... کیستم؟
- ۵۶ ..... خانهٔ تاریک و تنگ
- ۵۷ ..... تغییررنگ
- ۵۸ ..... طننازشهر
- ۵۹ ..... انقلاب خموش
- ۶۰ ..... باز ویران میکنند!
- ۶۱ ..... سایهٔ پلید
- ۶۲ ..... فرهنگ مهاجرت
- ۶۳ ..... میهن ویرانه!

- ۶۴ ..... هنوز
- ۶۵ ..... بهار
- ۶۶ ..... پنجره زلف
- ۶۷ ..... سجده گاه
- ۶۸ ..... بیتوخته ام!
- ۶۹ ..... نگهت زلف
- ۷۰ ..... نور روز فراق
- ۷۱ ..... یاد روزگاران گذشته
- ۷۲ ..... قطعه ها
- ۷۲ ..... وصیت نامه!
- ۷۳ ..... قهرمانان
- ۷۵ ..... تحفه یلدا!
- ۷۶ ..... سوگواری!
- ۷۷ ..... آدم
- ۷۸ ..... همدردی
- ۷۹ ..... چهارپاره ها
- ۷۹ ..... جلوه گاه خیال
- ۸۱ ..... در وصف وطن
- ۸۲ ..... یأس
- ۸۳ ..... شکواییه!
- ۸۴ ..... هوشیار شو وطن!
- ۸۸ ..... شکوه روز
- ۸۹ ..... میدان ستم

- ۹۰ ..... دل سودا زده
- ۹۱ ..... وصل
- ۹۲ ..... میا ای عیدا!
- ۹۳ ..... یاس
- ۹۴ ..... میایلدا!
- ۹۶ ..... تقدیم به دوستم آقای لهیف
- ۹۷ ..... دوبیتی ها
- ۹۷ ..... شکوه بیجا
- ۹۷ ..... قربانی
- ۹۸ ..... پدر
- ۹۸ ..... آواره
- ۹۹ ..... حدیث هجر
- ۹۹ ..... غربت
- ۱۰۰ ..... پاداش!
- ۱۰۰ ..... یاران بیوفا
- ۱۰۱ ..... بهشت زور
- ۱۰۱ ..... وداع بامادرم
- ۱۰۲ ..... مرثیه!
- ۱۰۲ ..... گوهر آدمیت
- ۱۰۳ ..... مرهم درد
- ۱۰۳ ..... دردوطن
- ۱۰۴ ..... بی آشیان
- ۱۰۴ ..... آرزوی مرگ
- ۱۰۵ ..... تارک دنیا

- شیفتگی ..... ۱۰۵
- فریب ..... ۱۰۶
- بیاد وطن ..... ۱۰۶
- علم! ..... ۱۰۷
- اشعار جدید ..... ۱۰۸
- دعای عزیزان ..... ۱۰۸
- اشعار ترکی-آزبکی ..... ۱۰۹
- دوستلربیلن دردو حال ..... ۱۰۹
- سیوگی ..... ۱۱۳
- عیال لرسوغاسی! ..... ۱۱۴
- ینگی بهار! ..... ۱۱۵
- بغری قانلرقیده دور ..... ۱۱۶
- یلدا کیلدی! ..... ۱۱۷
- فاریاب ناله سی! ..... ۱۱۸
- بیتماق کیره ک! ..... ۱۲۰
- هرگز آلامه یسن! ..... ۱۲۱
- قرار سیزلیک ..... ۱۲۲
- عُربت اندوهی ..... ۱۲۳
- قربان هییتی ..... ۱۲۳



## کپهای بجای مقدمه !

شعروهنریکی از فعالیت های آگاهانه و هدفمند هنری انسان به منظور خلق زیبایی ووجاهت از بدو آفرینش تا اکنون میباشد. شعر، کهن ترین نمونه تبارز ذهن انسان در درازنای تاریخ است که با تحول پذیری از پیشرفت جامعه بشری، متحولتر میشود. اولین تجربیات انسانها برایت مستندات تاریخی به زبان شعرونظم سروده شده اند. شعرو موسیقی یک استعداد طبیعی وفطری است که در نهاد انسان ها یکجابه ودیعت سپرده شده ویکجا با آنان متولد می شود. آنانیکه این استعداد را در نهاد خود شناسایی نموده وپرورش میکنند، به عنوان شاعرو هنرمند شناخته میشوند. پیوند شعرو موسیقی مانند پیوند جسم وروح است که نمیتوان آنها را از یکدیگر جدا نمود. عرصه جولان این دوهنر ذهن وروان شاعرو هنرمند است.

هر قدر به گذشته ها برگردیم تعریف ومعانی شعرساده تر و هر قدر به زمان معاصر برگردیم، شعرمعانی وتعریف های گسترده تر پیدا میکند.

اشعار مندرج در این مجموعه چکیده ای احساسات شاعرانه آقای الحاج امان الله کوهی میباشد که به روایت ذهن سیال وطبع شاعرانه وی به روایتگری شده است. او، شاعری باطبع حساس ومنتقد است که در این مجموعه روایت دیگری از مهاجرت و بیوطنی مردم محروم جغرافیای خویش را در دوزبان فارسی و آذبکی غمگانه روایتگری میکند.

شاعر، با بهره گیری از طبع رقیق وحساس خود تصاویر روشن از محیط اطراف خود، از مردم جنگزده وفقیری که در یک جغرافیای تبعید شده ای بنام فاریاب در محرومیت سیاسی واقتصادی از چهاردهه بدینسو، بارگران

جنگ های تحمیلی و نیابتی را بردوش میکشند، زبان شعرونظم را برای بیان دردها و محرومیت های خود و مردمش به یاری میطلبند.

شاعر این مجموعه مانند میلیون ها انسان محروم افغانستان سرنوشت سرگردانی دارد، وی در طول دو-سه دهه یکبار در پاکستان و بار دیگر در کشور جمهوری اسلامی ایران به جرم تضيیقات امنیتی و سیاسی حاکم در آن کشور مجبور به مهاجرت میگردد.

این اشعار نمودار روشن برهه ای از تاریخ بخشی از جغرافیای جنگ زده افغانستان و انسان محروم و مجبور است که بنا بر اعمال سیاستهای استعماری تن به مهاجرت داده و مانند میلیون های انسان مهاجر، اندوه غم بیوطنی را بردوش میکشد. برخ زیادی از این اشعار محصول تقریباً سه سال مهاجرت است. که بخشی از آن بزبان فارسی و بخش دیگر بزبان ترکی-آزبکی عرضه شده اند. شاعر این مجموعه با کار شعرو سخنوری نه به گونه تخصصی و دانشگاهی، بلکه بنا بر طبیعت شاعرانه و ذوق شعری پرداخت کرده است. از خصوصیات متباز اشعار وی، استفاده وسیع از گنجینه ادبیات شفاهی و گفتاری محیط است. تاریخ سرایش این اشعار بطور پراکنده دودهه را در بر میگیرد. با وجود آنکه بیشترین سروده ها محصول سالهای اخیر است. برخی از این اشعار در جراید کشور مانند جریده دولتی فاریاب، صدای ملت و غیره چاپ شده اند.

اشعار مندرج در این دفتر به تصویر روشنی از نحوه بیان، ترکیب سازی، طرز نگرش، تجربیات و برداشت های شاعرانه وی را در مورد محیط و قضایای مربوط به آن، نشان میدهد. بخش کلی اشعار این دفتر، بر پایه وزنهای سنتی عروضی سروده است شده است که دل بستگی و پرا نسبت به این سنت دیرپا نشان میدهد.

آنچه در این دفتر در خورتأمل است برداشت‌ها و نتیجه‌گیری‌های شاعر از عمق قضایا و وقایع جاری و افاده آن بدون تعقید و پیچیدگی کلام برای خواننده و آرایه تصویر روشن از وضعیت کشوری ویران شده و مردمی در خاکستر اندوه نشسته است که در طول بیشتر از چهار دهه جنگ، بزرگترین رقم مهاجران را در دنیا تشکیل داده و بر اثر عدم تأمین عدالت اجتماعی و اعمال سیاست‌های استبداد ملی، فقر و بیکاری و محرومیت نسل به نسل دامنگیر آنها می‌باشد. من در حالیکه چاپ و نشر این مجموعه را به آقای الحاج امان الله کوهی تبریک می‌گویم، آرزو مندم چاپ این مجموعه زمینه ساز چاپ دفاتر دیگری باشد که بنا بر نامساعد بودن وضعیت، تا اکنون مجال نشر نیافته‌اند.

محمد کاظم امینی

دانشجوی سال دوم دکتری دانشگاه تهران

۱۴ مهرماه ۱۴۰۳ - تهران - ملارد



## امان الله عادل کوهی

### زندگی‌نامه مختصر

#### زادگاه و تعلیمات

امان الله عادل متخلص به کوهی فرزند توره خان فرزند سکندر فرزند محمد فرزند محمد رحیم میرگن فرزند عبدالخالق میرگن، در سال ۱۳۴۷ در یک خانواده بی بضاعت و منور در گذرتل عاشقان، کوهی‌خانه مربوط ناحیه اول شهر میمنه دیده به جهان گشود، وی سواد خواندن و نوشتن را با معلومات ابتدایی دینی در قطار سایر پسران و دختران محله شان نزد ملا امام مسجد حاجی امیر حمزه فرا گرفت.

در سال ۱۳۵۴ شامل مکتب ابتدائی ده عزیزان گردید و تا صنف ششم درین مکتب ادامه داد سپس صنوف هفتم و هشتم را در مکتب تجربوی عربخانه فرا گرفت. عادل کوهی بنابر تشویق همقطاران و نیازمندی جامعه به مکانیزه ساختن زراعت و مالداری، شامل لیسه مسلکی زراعت ولایت فاریاب گردید و از آنجا به فعالیت های مدنی با عده ای از جوانان هم محیطش سهم گرفت و منحیث بریگارد نظم اجتماعی در محافل و مجالس حضور داشت ضمن مدیریت فروش روزنامه، مجلات نشریه های مختلف مرکزی ولایت را در کنار درس و تعلیم به عهده داشت. و این موقع، فرصت خوبی برای مطالعه بدست وی داد. وی نسبت علاقه ای به مطالعه داشت همه روزه اخبار و مجلاتی را که در دسترسش بود، میخواند. در این موقع به خواندن دیوان و اشعار و ناول ها پرداخت و آهسته - آهسته به نوشتن

مقالات مناسبی و اشعار رو آورد. در این دوره اشعار و نوشته های وی در روزنامه فاریاب و هفته نامه درفش جوانان به نشر میرسید. او، از جمله شاگردان ممتاز لیسه مسلکی زراعت بشمار میرفت که از جریان صنف یازدهم بنا بر انتخاب هیات مواصلتی مرکز و تشویق اداره لیسه و دوستانش، شانس شمولیت به دانشگاه نظامی راکسب کرد. و درین بخش تارده های بلند رهبری و سوق اداره نیروها در کابل و فاریاب اجرای ماموریت نموده و با صداقت و ایمانداری در دوره ماموریت های نظامی، وظیفه انجام داده است کوهی، شهادت نامه صنف دوازدهم رادر جریان ماموریت بطور سامی از لیسه ابو عبید جوزجانی بدست آورد.

### **دوره مهاجرت**

امان الله عادل کوهی، نماد روشن سرنوشت سرگردان ده ها و صد ها شاعر و آفرینشگر ادبی است که به خاطر داشتن فکر مستقل و عدم وابستگی به زورمندان و قلدران و ارباب زور و زر، بارسنگین مهاجرت و بیوطنی را از سه دهه بدینسو، بردوش میکشد.

وی بعد از فروپاشی حکومت داکتر نجیب الله و پیروزی حکومت مجاهدین، راه هجرت را پیش گرفته در محله ناظم آباد و سهراب کوت شهر کراچی پاکستان اقامت گزید. در این سالها با مشکلات و فرازونشیب های روزگار مهاجرت دست و پنجه نرم کرد. در اواخر سال ۱۳۷۴ دوباره به افغانستان برگشته و در شهر مزار شریف اقامت گزید. عادل کوهی نسبت علاقه مندی که به علم طبابت، شامل دانشکده طب بلخ گردید. در این سالها با انقراض حاکمیت جنبش ملی-اسلامی، تحریک طالبان به بلخ مسلط گردیده، وی دوباره یکجا با خانواده راه هجرت گزیده و اعزام پاکستان شد و در شهر اتمک/کمالپور اقامت گزید. در این دوره وی باتمام

وجود مرارت های مهاجرت و بیوطنی رابه آزمون گرفت. در این سالها شعر یگانه وسیله بیان دردهایش بود.

### وظایف دیوانی

عادل کوهی بعد از سقوط حاکمیت طالبان و ایجاد حکومت انتقالی، مانند هزاران مهاجر، دوباره به وطن برگشت. و از سال ۱۳۸۱ تا سال ۱۳۸۹ در دفتر هماهنگی کمک های انسانی (سی-ایچ-آ) و (اکوار) در اولسوالی های شیرین تگاب، بلچراغ، گزویوان، پشتونکوت در بخش های زراعت، ظرفیت دهی و آموزش حرفوی زنان، و آموزش سریع اطفال بازمانده از تعلیم، ماموریت صادقانه انجام داد، در سال ۱۳۹۰ بنا بر فراخوان حکومت از افراد مسلکی، دوباره شامل تشکیلات امنیتی گردید در ریاست امنیت ملی فاریاب به کارگماشته شد و تا سطح رهبری این ریاست وظیفه انجام داد.

عادل کوهی با سقوط نظام جمهوری و تسلیمی برنامه ریزی شده قدرت به طالبان، دوباره راهی دیار هجرت گردید و این بار به کشور همسایه و همزبان، جمهوری ایران مهاجر شد.

### سابقه ادبی و مطبوعاتی

عادل کوهی از سال ۱۳۶۱ بدینسو به دنیای شعرو سخنوری گام نهاد و آثار وی بطور پراکنده در جریده دولتی فاریاب و بلخ نشر گردیده است.

وی شعرا نه بخاطر کسب نام، بلکه به منظور افاده و بیان درد های ناگفته خود و محیط و مردم محرومش به یاری طلبیده است و شاید برای همین است که در تذکره های های تالیف شده اخیر، ویرابه نحوی به فراموشی گرفته اند. وی به زبان های فارسی-دری، و ترکی-آزبکی، اردو و لهجه ایماقی (کوهی) شعر میسراید. مهاجرت های پیهم و مشغله های

روزگار در کشور و محیط جنگزده وی را مجال نداده است که آثار خود را تدوین نماید. چند دفتر شعرش در پاکستان و یک دفتر شعرش در افغانستان گم شده است.

### دربارهٔ این دفتر

اشعار موجود قسمتی از اشعار آقای عادل کوهی را در برمیگیرد که طی چند سال گذشته در شبکهٔ اجتماعی فیسبوک از وی نشر گردیده اند. برخی از این اشعار از بین یادداشت های پراکندهٔ شاعر بدست آمده و در این مجموعه گنجانیده شد که متعلق به دورهٔ اول مهاجرت شاعر در پاکستان است.

تا حد مقدور تاریخ اشعار، در آخر ذکر شده اند. در ابتدا مثنوی، بعد غزل ها و اشعار متفرقهٔ دیگر به دنبال آن گنجانیده شده اند. اشعار این مجموعه مشتمل بر دو بخش فارسی و ترکی-آزبکی است. ترتیب اشعار این دفتر را بر اساس قالب های شعری است. ابتدا مثنوی ها، غزلیات، قطعات و چهارپاره ها و دوبیتی ها به زبان فارسی، سپس اشعار به زبان آزبکی را، آورده ام. محمد کاظم امینی

مثنوی ها**وطن**

ای وطن خاکت به چشمم توتیاست  
 گرچه فرش خانه ام از بوریاست  
 ای وطن بیتو به غربت زیستم  
 کس زاحوالم نپرسد کیستم  
 تابه ملک غیر سرگردان شدم  
 زیر بار منت دونان شدم  
 میزنند طعنه مهاجر دورشو!  
 بی وطن ناچار هستی کور شو!  
 قدرمیهن راکجادانسته ای؟  
 آمدی دربیخ ما پیوسته ای؟  
 گرچه گفتم: ای برادر مومنم!  
 باتویکسان است دین و آیینم!  
 گربه ملک من نباشد جنگ ها  
 کی توانم زیست بااین رنگ ها؟  
 نی کرای حویلی دارم نی زبرق  
 نی کسی درغرب دارم، نی به شرق  
 یک مهاجر آدم بیچاره ام  
 درپی یک لقمه نان آواره ام  
 غیرمزدوری ندارم پیشه ای  
 لقمه نانی بیش جویم واندیشه ای  
 این بگفتم زار وهم گریان شدم

ای وطن بیتو چسان بریان شدم؟  
از خدا خواهم سعادت های تو  
گل ببارد هر کجا در پای تو  
میکنم جان رافدایت ای وطن  
تا که باشم لایق گورو کفن  
خاک گورم با پدر یکجا شود  
از حدیثم ناله ها برپاشود  
بعد آن مردن برایم راحت است  
کوهیا خونت به میهن زینت است

۱۵ دسامبر ۲۰۰۳ میلادی، لاهور-پاکستان

## غمنامه دختران و زنان وطن

تقدیم به دختران دانش آموز وطن عزیزم افغانستان  
نسبت عدم شمولیت شان درآزمون کانکور

دخترم گریه نکن دیگر بس است!  
حاکم خونخوار و جاهل در راس است!  
گوهر اشکت دگر جاری نکن  
بهر خرسندی شان زاری نکن  
برملا شد هر چه زیر کاسه بود  
زیر کاسه دیدی که چلپاسه بود  
دین اسلام را وسیله ساختند  
در سیاست، شیطنت پرداختند  
در تعامل با جهان در گوشه اند  
در درون مملکت بی ریشه اند  
حرف شان از نوک شمشیر است و بس  
ارزشت نزدش نباشد یک مگس  
از توحش انتحاری میکنند  
پیش حوران رفته زاری میکنند  
زن چکار آید که حوران در بر است  
از هزاران زن، یک حور بهتر است  
او نمیداند که زن است مادرش  
مادر غمدیده دور و برش

راست پرسی حرف، حرف امریکا ست

این نمایشنامه ها روی وریا ست  
کوره‌م میداند امروز حرف چیست؟  
چنگراغ<sup>۱</sup> خانه مایان ز کیست؟  
غرب دارد پایمالت میکند  
بیسواد و بی کمالت میکند  
طبل دنیا از برای حق زن  
معنی دیگر ندارد جز سخن  
حق انسانی دگر بیکاره است  
ناجیانش محزون و بیچاره است  
جز تو گل با خدا چاره مجوی  
حرف دل راپس به هرناکس مگوی  
میرسد روزی بگیری حق خویش  
حق تعلیم، حق کار و حق نیش  
کوهیا دینت ادا کن با قلم  
ورنه ناسور است این درد و الم  
نسل امروزی ما بالنده است  
چون چراغ معرفت تابنده است  
غم مخور بر آرزویت میرسی  
جهل نابود میشود همچون خسی  
۱۴۰۲/۶/۱۴

---

<sup>۱</sup> از مصطلحات عامیانه محیطی، پارچه یادستبافت مخصوصی که برپیش برآمد خانه و چادرهای ایلی خانان یا اهالی متمول تعبیه شده و ملکیت آنان رانشان میداد. ...

## ویران شدی

ای وطن تاریک ترا از ماشدی  
خانه ای گرگان بی پرواشدی  
در بساطت بود آنچه سوختند  
تانک و توپت عاقبت بفروختند  
آنچه پنهان بود گردید آشکار  
لقمه چربی شدیم بهر شکار  
هان امروزه به صدچال و فریب  
گشته اند از شاه‌رگ بر ما قریب  
در حقیقت دشمن دیرینه اند  
زاده انگلیس و پراز کینه اند  
خانه ای مارا چنین ویران کدن<sup>۲</sup>  
سینه هارا سوختند، بریان کدن  
ظرفیت هارا لگدمال کرده اند  
آبروی خلق یکسر برده اند  
آنچه باما بود بر نام و غرور  
سندی و پنجابی ها کردند، ترور  
هست و بود مابه یغما برده اند  
اهل دانش راز غم افسرده اند  
خانه ما را مکدر ساختند  
بهر نابودی ما پرداختند  
در حقیقت تاریخ ما هیچ بود

<sup>۲</sup> بزبان عامیانه و گفتاری کردند.

ماضی هم درمنجلا ب وپیچ بود  
افتخار ما فروش خاک ماست  
این غلامی نام نیک پاک ماست  
چون گذشته گان همه بفروختند  
چاک مارا با «دیورند» دوختند  
با کدام تاریخ خود معنا شویم  
با کدام نامی، چگونه واشویم؟  
چشم بگشا، ای وطن دار گلم!  
تابکی با تیر دشمن بسلم؟  
یک زما پشتون و دیگر پشه ای  
دیگری خمار و آن یک نشه ای  
اُزبک و تُرکمن به هم افتاده اند  
تاجیک و هزاره مست باده اند  
رهبران قومی، یا بیعرضه گان  
کشور ما را نمودند خاکدان  
تا توانستند دست و ندرشوه ها  
تا نمایند در اروپا عشوه ها  
بی خبیر از دشمن غدار خویش  
در بی عیش و نشاطند و تنش  
شکل جمله رهبران در گور باد  
خار پای قهرمانان دور باد  
نسل انسان تا کجا هارفته است  
نه چو ما فسرده و دل خسته است

دایمادرکسب علم ودانش اند  
دررفاه خلق بایک بینش اند  
کشورشان رامُجمل ساختند  
بررفاه مردمان پرداختند  
هرکدامی صاحب زوروزرند  
خاک پاک ما به یغما می‌برند  
ای خدایا اتفاقی ده به ما  
تا ز رنج آزاد گردیم دایما  
تاکه ماهم یکزمان ملت شویم  
فارغ ازاین خواری وذلت شویم  
بعد آن جانم بگیری، زنده ام  
ورنه من یک زنده جانِ مرده ام  
شمه ای درد وطن راگفته ام  
کوهیا دردام ذلت خفته ام  
بازیگشا در، بیا دستم بگیر!  
پیش وجدانم کنون استم اسیر

۱۴۰۰/۶/۲۶ - پارک قیطریه

## زادگاه من!

فاریاب است زادگاهم دوستان  
تَل عاشقان است مراروح وروان  
درنسب ایماق، زبانم پارسیست  
یابمعنی دیگردُر دریست  
قوم ایماقم ز مهد هشتمین  
تیربندترکستان را نگین  
نزدمن معنی ندارد رنگ و بو  
آدمیت خواهم وخلق نیکو  
من امان الله یم وکوهی لقب  
دردیاریا غربتم اندر تعب

۱۴۰۱/۱۰/۲۰ - تهران - لواسان

### شهر درد و رنج!

است کابل شهر پُر از درد و رنج  
مأمن حوران بهشتی و گنج  
هست کابل جنت روی زمین  
لیک له گشته بزیردرد و کین  
کابلی هامردمان پاک بود  
عاشقان خسته و غمناک بود  
حیف اکنون کوچه هایش غرق خون  
خون انسان میریزد اندردرون  
عفت ناموس شان تاراج شد  
دختران پاک دامن باج شد  
پایتخت بابر و میرزاالوغ  
پایمال چند، چوپان و چولوغ  
نسل روشنفکر ماتبعید شد  
باغ ما پر از درخت بید شد  
بارالها! کی ترخّم میکنی؟  
این سیاهی از فضا گم میکنی  
کابل و کابلیان خُرسندکن  
سفره ها شان پرزشهدو قندکن  
کوهی تادرمهرخوبان گم شود  
بادل آرائی اسیرخّم شود  
تهران - ۱۴۰۱/۶/۱۴

## نصیحت

ای وطن دار گلم بشنوسخن  
تابریزی اشک از بهر وطن  
درد تو بادرد من یکجاشود  
از حدیث اش ناله هابراشود  
بیش سی سال است به آتش سوختیم  
جنگ رادرشهر و ده افراختیم  
بین اقوام تفرقه ایجادشد  
دشمن مانفع برد، آباد شد  
ما هزاران نوجوان را باختیم  
هریکی بالا و پایین تاختیم  
تو و من هرگز ندارد ریشه ای  
دایما افسرده دراندیشه ای  
بهره ورگردید دشمن از نفاق  
بس کن ای ملت ، بپا کن اتفاق!  
همتت از اتفاق افزون شود  
دشمنت شرمنده ودل خون شود  
دست رابردست هم محکم ببند  
دورشو از ماجرای چون وچند  
فقرو بیکاریست دامن گیرما  
احتیاج است نوجوان وپیرما  
پابرهنه گشته اند اطفال ما  
قرن بیست ویک چه داند حال ما؟

ماکنون محتاج تار و سوزنیم  
از جهالت لاف همت میزنیم  
این وطن را آب و برقی مدعاست  
سبزه و آبادی و صلح و صفاست  
مکتبی اعمار کن در میهن  
تاشگوفد غنچه هادر گلخنت  
نسل نورا از سواد سرشار کن  
ملک تاریک را ز علم انوار کن

۱۳۹۸/۵/۱۴

## آغاز سخن

قلم برداشتم از بی ثباتی  
نویسم شرح حالم احتیاطی  
که این دنیا وفا هرگز ندارد  
اگر بلدینگ نشینی یادہاتی  
ز آدم ہا مقامش خوبتر شد  
درخت بید و یک شاخ نباتی  
به عمررفتنہ از سودای خوبان  
ندیدم ذرہ ای عیش و نشاطی  
به گلبرگان این باغ تجمل  
ندارم ہیچگونہ ارتباطی  
دودستم کی بود، اندرگریبان  
کنم یک روز از دنیا وفاتی  
نگردید مستجاب یاران دعایم  
زدم سجدہ بہ ہر لات و مناتی  
ز شرح حال زاروخستہ خویش  
بگو کوهی پیاپی چند نکاتی

۱۵/۱۰/۲۰۰۱ - لاہور - پاکستان

## غزل‌ها

### عید مُفلسی

عمری به خاکساری، موراسفید کردم  
گردون نکردیاری، اما امید کردم  
تا درد من نداند، اهل و عیال و فرزند  
باکیسه‌های خالی، خندیده عید کردم  
چیزی درک ندارد، اندر بساط یاران  
از خاطر سیالی، رفته خرید کردم  
با وعده لباس، عیدی برای اطفال  
راست و دروغ بافته، وعده و عید کردم

۱۳۹۷/۵/۱۱

### کوشه خلوت

ساقی بیا که گوشه خلوت بمارسید  
صبح سپیدآمده، ظلمت همی رمید  
ساقی بیار باده که مستی بپا کنیم  
در تنگنای زندگی با صد هزار امید  
ساقی بریز باده، به پروای کس مباش  
عیبش مکن که ما و ترا دید، یا ندید  
گیریم ز لعل دختر رز جرعه سرکنیم  
فارغ ز ماجرای پریشانی پلید  
وانگه بپای سجده نشینیم تاحیات  
درالتجا بدرگه آن خالق وحید  
کوهی قبول درگه آن شاه کبریاست  
هرقطره که از ناوک مژگان توچکید

۲۰۰۶/۲/۶ - شیرین تگاب

## وطن کو

به غربت سوختم یاران وطن کو؟  
به ملک غربتم، آن عشق من کو؟  
خموشم کوله باردرد دارم  
صدای بلبل شیرین سخن کو؟  
بقای آتشند خاکسترو دود  
گلاب ونسترن اندرچمن کو؟  
هزاران دررخت بی نام رفتند  
شهید بی حضورم راکفن کو؟  
فقط یک روحم اندر هستی و درد  
به عمق ماجرایم جان وتن کو؟  
اسیرم کوهیا دردام ذلت  
شهنشاه نجات میهنم کو؟

پاکستان - لاهور ۱۳۷۷

### من وعید نوروز

آمد ونو روز، روزم نو نشد!  
منجمدهای غم ما او<sup>۳</sup> نشد!  
غیرمُلک ما همه جا آفتاب  
ماهتاب میهمان مایک شو<sup>۴</sup> نشد  
چهل سال بیش است ما درانتظار  
زیردیوارشیشته<sup>۵</sup> ایم پیتو<sup>۶</sup> نشد  
گرچه دردنیادویدیم بیش-بیش  
حاصلی ازاینهمه دو-دو<sup>۷</sup> نشد

---

<sup>۳</sup> بزبان عامیانه آب.

<sup>۴</sup> ازمصطلحات عامیانه به معنی ، شب.

<sup>۵</sup> ازمصطلحات عامیانه به معنی :نشسته ایم.

<sup>۶</sup> ازمصطلحات زبان محیط به معنی آفتاب، خورشید.

<sup>۷</sup> بزبان عامیانه محیطی سعی وتلاش وکاروکوشش.

### میهنم!

میهنم افغانستان، جان منست  
عشق اوهم دین وایمان منست  
هندو ککش رابنازم باغرور  
تیربندش شوکت و شان منست  
بام دنیا «پامیر» زیبای من  
لعل جویی در «بدخشان» منست  
دختران سروقامت، سروقد  
زیب بخش دشت «شغنان» منست  
ارغوانش بی نظیر است در جهان  
دشت «گلغندی» به پروان منست  
در بهاران سرخ وزردویاسمن  
«تپه خاک شهیدان» منست  
قلب شهرم «تپه سیف الملک»  
«چارباغ» ش، باغ رضوان منست  
«خواجه گلگون» ش چه زیباتپه ایست  
جای تفریح جوانان منست  
چهار فصلش جنت روی زمین  
«میمنه» مهد دلیران منست  
مردمانش پرغرور و با وقار  
افتخار نسل دوران منست  
کشمش «قیصار» و انجیر «نیشهر»  
اعتبار و عزت خوان منست

آبشار « دره شاهان » و زنگ  
دردیاری « گریوان » ان منست  
مردمش باهمت ومیهمان نواز  
شیرین تگاب، تن وجان منست  
« هشتمین » باقلعه های پرغرور  
« بندر » و « لولاش » از آن منست  
من بنازم دشت و صحرای وطن  
للمی هایش منبع نان منست  
زادگاهم فاریاب باستان  
« تل عاشقان » هم عزیزان منست  
کی شود بر دیده مالم خاک او؟  
کوهیا افغانستان جان منست

۱۴۰۰/۱۰/۲۰-تهران

## مادر!

تقدیم به خواهر بزرگم که جایگاه مادرم را دارد، بمناسبت روز مادر

بعدمادر، مادراستی خواهرزببای من!  
مونسَم درزندگی بودی تو ای دنیای من!  
سوختم درکام غربت محروم از دیدارتو  
میخرامد یاد تو درنغمه ودرنای من  
درقدومت سجده آرم گززمان یاری کند  
درحدیث مهربانی ها توئی سودای من  
مهر مادر را بچشم توتماشاشا کرده ام  
خواهرغمدیده من، سایه عقبای من  
برتومیمون بادروز مادر، ای گنج گهر!  
قطره می باردکنون ازناوک چشمای من  
کوهی راهرگزمبرازیاد در وقت نماز  
چون تویی پروانه شمع من و غمهای من

۱۴۰۲/۱۰/۱۳ - تهران

## عیدانه

عیدانه بده یارصبانوروزاست  
عیش و طرب و نغمه و نای و سوزاست  
عیدانه بده لعل شکرباریمن  
لعلت بخدا شهد شرار افروز است  
هرچه که میان من و تو بود، گذشت  
آن خاطره خوب و بددیروزاست  
ای آنکه به زندگی پلانی دارید  
فردای محبت شماپیروزاست  
من آمده ام زیر درخت سییت  
عیدانه بده یارصبا نوروزاست

۱۳۹۹/۶/۷۱-میمنه

## عشق

عشق تخمی نیست بهر کاشتن  
حاصل مقصد زاو برداشتن  
عشق رویا است، خواب است و خیال  
نیست جایز پرچمش افراشتن  
کوره راه عشق پر پیچ و خم است  
چشم عاشق بر همیشه پر نم است  
عشق سودای دل و دیوانگیست  
از فراق یار دایم در غم است  
شام عاشق راهجران ساختند  
هجر کارش را زجان پرداختند  
آنچه با خون جگر آمد بدست  
در قمارشانس یکدو باختند  
عشق سودای دل دیوانه است  
عشق گرد شمع یک پروانه است  
نمره توزیر صفر است کوهیا  
آنچه دیدی عشق یک افسانه است

## قمار زندگی

در قمار زندگی دار و ندارم باختم  
گرشدم قرضدار، جزگر<sup>۸</sup> هم به ایشان ساختم  
تا پس و پیش دُو<sup>۹</sup> بنمود آن حریف رنگ باز  
یک دُو<sup>۱۰</sup> چپوله خال<sup>۱۰</sup> را تا که دور انداختم  
باختم من در خرابات دین و دنیا باختم  
یک خرابات درست در زندگی نشناختم  
من که بردم دایما انائی<sup>۱۱</sup> میدادند بمن  
من که می باختم محبت از زبان می باختم

۱۴۰۰/۶/۱۶

---

<sup>۸</sup> جزگر: از مصطلحات محیطی قماربازان. کسی که به قماربازانی که پول برای بازی ندارند، قرض میدهد ولی خودش اصلاً بازی نمیکند.

<sup>۹</sup> پولی که براساس آن بازی را شروع میکنند. (از مصطلحات پربازان).  
<sup>۱۰</sup> نوعی بازی بدون دقت و بی محاسبه که قمارباز بدون چیدن خال و دقت، دانه ها را به میدان می افگند و در خیال برد نیست.

<sup>۱۱</sup> در محیط فاریاب انایی خواندن اصطلاحاً به کسی که چزند میگوید و یا هم به سفسطه گوی اطلاق میشود.

## غُربت!

ملک غربت سخت دلگیرم کده<sup>۱۲</sup>  
قامتم بشکسته وپیرم کده  
میهنم درچنگ خفاشان شب  
یاس دامنگیر، زنجیرم کده  
نه غرورم ماند، نه خون دررگم  
نامسلمانان عجب گیرم کده  
بام تا شام درپی رزق حلال  
قاضی وجدان بس اسیرم کده  
سرمه سازم خاک «تل عاشقان»<sup>۱۳</sup>  
داغ میهن خردوخمیرم کده  
کی وزد باد وطن برجان من  
درد میهن سخت درگیرم کده  
سود نبود کوهی دراین ماجرا  
درد غربت خسته وپیرم کده

تهران ۱۴۰۲/۶/۴

<sup>۱۲</sup> کده - صورت ملفوظ وشفاهی (کرده) .

<sup>۱۳</sup> نام نپه بی خاکی درقسمت شرقی شهرمیمنه.

## قلب آسیا

وطن یادت بمن غم میفروشد  
شهیدان تو، ماتم میفروشد  
دریغا دشمنان علم و فرهنگ  
دروس یکدلی کم میفروشد  
به غرب و شرق زایده تمدن  
به قلب آسیا، بم میفروشد  
صدافسوس حاسدان صلح دایم  
به چشم مادران نم میفروشد  
اگرچه سیر گشتیم از خصومت  
مگر تکرار و پیهم میفروشد  
به این غم گریه کم کن، کشورمن  
که دل در قید عالم میفروشد

۲۰۰۰/۲/۹ - اتک شهر - کیملیور

## به استقبال شعر خانم مژگان ساغر شفا

### ساغر لب‌ها

قبولم کن میان چشم‌هایت خانه میسازم  
به زیر سایه زلف چلیپا لانه می سازم  
همیشه یار تنها یم بکام باور هستی  
به عهد نا رسایم در دلت کاشانه میسازم  
به یادت اشک حسرت می چکد بر گونه ام، اما  
ز تزویر و ریا بازیچه طفلانه می سازم  
بیا همدم به تنهایی ما شو، ساغر لبریز  
که انگشت محبت بهر گیسو شانه می سازم  
اگر خواهی به بزم عشوه و تمکین و سودایت  
ز شعر تر برایت قصه و افسانه می سازم  
حدیث عشق را از منبر میخانه می گویم  
چو تو صد ها دلی در عشق خود، دیوانه می سازم  
چراغ محفل رویای کوهی شو، دمی ساغر  
که نقش لعل می گون ترا پیمانه می سازم

میمنه - ۱۳۹۲/۳/۱۵

## آرزو!

روز تار آمد چراغ خانه روشن میکنم  
کشور ویرانه ام را باز گلشن میکنم  
باغ وراغ آتش زدند با دود باروت و تفنگ  
خون دل میریزم و با لاله فیشن میکنم  
دور می‌سازم جهالت را ازین فرهنگ سرا  
علم و تکنالوژی راهمواره مُنشن می‌کنم  
شهر و ده این وطن را تا دهم رنگ دگر  
با جوانان رشید از عشق جوشن میکنم  
تا بیابد این وطن بر روی عالم جایگاه  
بر سر سجاده با ربم چه درشن<sup>۱۴</sup> میکنم

تهران ۱۴۰۱/۹/۱۸

---

<sup>۱۴</sup> از مصطلحات عامیانه محیطی. به معنی قیافه گرفتن.

**ش رنگ غربت**

شوه‌رزن، مرداگر باشد مرا شویم<sup>۱۵</sup> زن است  
 غُرْغُربیی‌جای اودرسینه مثل سوزن است  
 نی محبت، نی شفقت، نی دم از انسانیت  
 درحقیقت ماجراجو و لجوج و کودن است  
 آری ارباب منست، ماهانه مزدم میدهد  
 بام تاشام کارهای شاقه اش، بارمن است  
 نیم قرن من گذشت این حد نگریدیم دلیل  
 قیمتم در مُلک غُربت، قدر گاه وارزن است  
 خانه ات گردد خراب، ای رهبران مفتخوار!  
 اینقدر بیچاره گی هایم ز دردمیهن است  
 این شما بودید که ملکم رابه یغما داده اید  
 خاینین قرن بیست و یک شبیه کنچن<sup>۱۶</sup> است  
 همچومن صدها جوان مسلکی با علم و فن  
 زیر بار منت مردم به گردن توسن است  
 جز تحمل چاره نیست این دردنافر جام را  
 میکشم بار اسارت تا که جانم در تن است  
 ای خدایا از کدامین قوم بدبختیم ما؟  
 عالم کفریم زین کردار و اسلام مدفن است  
 کوهیا بیهوده است این داد و فریادت، خموش  
 نامرادی های تودایم بسان کوهکن است  
 ۱۴۰۲/۹/۲۴ - تهران

<sup>۱۵</sup> صورت شفاهی و مملفوظ (شوهرم).

<sup>۱۶</sup> به زبان عامیانه روسپی.

## آزار

باز برآمد پی آزار من  
شوخ ستم پیشه مکارمن  
باز مرانیم نگاه میکند  
آتش برسینه غم بار من  
خواب مرا کرده حرام روز و شب  
تابه سحر قصه اغیار من  
دست من و دامن این عشوه گر  
آخرسوداست به بازار من  
کوهی مرو بر سردیوار عشق  
عالم غوغاست به انظار من

۱۳۹۳/۱۲/۲۷-میمنه

**آئینه وقار**

طلسم روی تو دیدم که بیقرار شدم  
 به حلقه - حلقه موی تو گرفتار شدم  
 خیال کوچۀ زلفت به سرزده ست مرا  
 که پیش نرگس مست تو شرمسار شدم  
 به کوچه - کوچۀ حسرت، بخانه - خانه دل  
 به دیر وبتکده و مسجد انتظار شدم  
 مرابه بزم وصال بخوان، دمی زبهر خدا  
 برای دیدن رویت چقدر زار شدم  
 زقیدشکوه کجا وا رها ندیم ای دوست  
 که دروفای تو هر آئینه نثار شدم  
 به راه عشق تو مویم سفید گشته سفید  
 ر بوده طاقت و تابم، ببین چکار شدم؟  
 حدیث عشق تو گفتن دیگر بس است مرا  
 که از خدنگ نگاه تو، دلفگار شدم  
 سراغ عشق تو رفتم که افتخار منی  
 مگر به کوی وفارفته، بی وقار شدم  
 مکن زعشق تو شکوه، خموش شو کوهی  
 که درفراق بتان بسکه سوگوار شدم

۱۳۹۰/۱۷/۷ - گرزوان

## درد وطن

مرادردی به سینه آشنا بوده ست دانستم  
شب و روزم به حسرت مبتلا بوده ست دانستم  
سرشک غم به گو نه میچکد از نوک مژگانم  
به هر قطره هزاران ناله ها بوده ست دانستم  
عزیزی چون وطن در دام ذلت خفته میبینم  
فقط صلح و صفا را مدعا بوده ست دانستم  
در وحدت گشا و کینه توزی را زُبُن برکن  
وطن از ما و من ها نارضا بوده ست دانستم  
بیا درس اخوت گپرو شهر عشق روشن کن  
که درد ملت ما را دوا بوده ست دانستم  
مرا خورشید پیک لایزالی داد بی پایان  
درین ویرانه هم لطف خدا بوده ست دانستم  
مسلمانان در تو به گشا هنگام پیروزیست  
نزول رحمتش در التجا بوده ست دانستم  
زداغ سینه کوهی هزاران دشت گلگون شد  
دریغا چرخ گردون بیوفا بوده ست دانستم

۱۳۹۱/۱۱/۲۵

### بزم شعر!

السلام علیکم ای اهل قلم!  
بلبلان خوش صدای منزلم!  
شام خوب برهریکی تان آرزوست  
فاتحان جغرافیای دلم  
هر کدام تان به سهم خویشتن  
میدرخشیدهمچوشمع محفلم  
من سراپاگوش دارم بزم تان  
خوش صداهاى عزیزو خوشگلم

۱۴۰۲/۱۲/۵ - تهران - لواسان

## غزل ملمع

( اردو- فارسی )

تیری کالی زلف مُجھی، نازبر پامیکند  
ایتنی پاگل بنایا، دل توّلّا میکند  
تیری رخسار کی تماشا، گر روم بہر امید  
جسم میرا سَر چُکاوو، عشق برپا میکند  
آ دیکو آ پ سینہ میرا، داغ گشته از غمت  
کیو اتنیہی مُجھی، بیگانگی ہا میکند  
تیری نیلی آنک آبی، مارا زواج کھکشان  
لانچ پَر بیتگر، کہ گویاسیر دریا میکند  
تیری تصویر کو، مصوّر تا چہ حد آراستہ  
میری تصویر می، کنارت کی یکجا میکند؟  
جا و کوهی، اپنی معبود سی، بہ پایش سجدہ کن  
سارا مقصد تیری گو، آنجا مہیا میکند

جون ۱۹۹۵-لاہور-پاکستان

## سات ہمارا!

( غزل اردو )

ہوا جب سات ہمارا چلتھی باغ تحمل می !  
گریبان چاک، غنچہ دیک سونو فریاد بلبل می !  
عجب بو آرہیہی، تیر ی زلفون جیسی ہر پھل کی  
سمج نئ آرہی ہی زلف ہی یا تار سنبل می  
گذر تئی ہی کبی ایس بینوا دل کی گلی می تو  
خیال رکھنا مگر چوری نی کرنا بینوا دل می  
چلو آو بوستان عشق، می دیکو اصول راز  
کہ بلبل جس ادا می ہی، پھول جیسی تجمل می  
لیو ساقی چلم ایک بزم بی امنا بنا دو جو  
عجب کیفیتی ہی کوهیا آواز قلقل می

۱۹۹۹/۲/۴ - اسلام آباد - پاکستان

## زبان مادری

پارسی شاه زبان، درُ دری  
بهتر از شهید است زبان مادری  
پارسی درخُجله باغ ادب  
همنشین واژه های دلبری  
اوزبکی چون خون جاریست دررگم  
اعتبار و عزت و شان و بَری  
جمله هایش هست چون قندونبات  
میدهد هر مستمند را باوری  
هر دو یکجا گر شود شیر و شکر  
بهتر است از هر زبان دیگری  
جان بیورسن تیل او چون هر بیرزمان  
کوهیا سین سن بو اولکه عسکری  
پارسی شاه زبان، درُ دری  
بهتر از شهید است زبان مادری

۱۴۰۱/۱۱/۴

### منجلاب زندگی!

دردم بکنج خانه غم جاگرفته ام  
آهم مسیر خودبه ثریا گرفته ام  
اشکم که جایگاه من است زیر پامدام  
دودم به سوی عالم بالا گرفته ام  
خارم بچشم جمله رقیبان روزگار  
دور از وطن به گوشه ماوا گرفته ام  
این چرخ روزگار چقدر سفله پروراست  
تکلیف ورنج یکه و تنها گرفته ام  
خامم هنوز عمر من از نیم قرن گذشت  
از منجلاب زندگی سودا گرفته ام  
کوهی دریغ موی سفیدم بها نداشت  
هر چند راه گوشه تنها گرفته ام

۱۴۰۱/۱۱/۳

### تهنیت به مسلمین جهان

باز بگشا در مسلمان، ماه میهمانی رسید!  
ماه وصل عاشقان باذات ربانی رسید!  
آنچه با مال و منالت می خریدی لحظه اش  
لطف بی پایان معبودت به ارزانی رسید  
باز کن آغوش مهتر بر یتیم و بینوا  
از قدمش عرش تا فرش دربرت آنی رسید  
باز شد درهای جنت از برای مومنان  
بسته شد درب جهنم، وقت قربانی رسید  
دههٔ اول رحمت و دوم صفاتش مغفرت  
سومش راه نجات است، خوش چه فرمانی رسید  
پس عبادت پیشه کن در هر مقام و منزلی  
لحظهٔ پرداخت مزد، اشک چشمانی رسید  
بیهوده این گوهر اوقات را از کف مده  
سایه عمر گذر را، بس پشیمانی رسید  
کوهیا پرهیز کن آنچه متاع زنده گيست  
ماه میهمانی الله، ماه قرآنی رسید

رمضان المبارک/جوزای ۱۳۹۵

## انتهای درد

این چه سوداییست حال ما خراب  
هرسو می بینیم جاهل در رکاب  
اهل دانش هرکجا آواره شد  
آنچه باقیمانده اند در تب و تاب  
سوختیم در آتش ظلم و ستم  
تشنه در صحرا به سودای سراب  
جان به لب آمد، خدایا چاره کن  
حین جان کندن مرا یک جرعه آب  
ورنه دستم در گریبان تو باد  
جان دهم اندر عذاب، اندر عذاب  
کوهیا مردانه باید زیستن  
زندگی امواج درد است و حباب

۱۴۰۲/۹/۹

### کیستم؟

من نمیدانم عزیزان، خاک پای کیستم؟  
واله وحیران، از محولقای کیستم؟  
گوشه‌ معنی شده جایم درین ماتم سرا  
ورنه اینجابسته ای موی سیای کیستم؟  
میکشاند تابه ساحل کشتی رامعرفت  
در خیابان جهالت ناخدای کیستم؟  
بسته ام رخت سفر تا ترک این معنی کنم  
ورنه اینجا ناظم کاروان سرای کیستم؟

۱۳۹۹/۶/۲۵

**خانه تاریک و تنگ**

در کجا باشم بجز این خانه تاریک و تنگ؟  
 گندم ام در آسیاب زندگی زیردوسنگ!  
 سبزگشته در بهاران جمله پهنای زمین  
 من هنوز زار و زهیرم، خورده ام تیروخندنگ  
 جشن نوروزی بپا دارند، مرا همسایه ها  
 کشورم در منجلا ب وحشت و توپ و تفنگ  
 لقمه نان جوین شد، کیمیای دردم  
 حاصل تخمی که پاشیدیم در میدان جنگ  
 شش جهت هم تنگ گشته اندرین غربت مرا  
 میمکد خون دلم را، میفشارد رنگ- رنگ  
 من ندارم سفره هفت سین و مینا و کباب  
 تا بیارایند بزمم دوستان شوخ و شنگ  
 این من و این خانه تاریک و این نان جوین  
 کوهیا بر رهبرانم باد صد نفرین و ننگ!

۱۴۰۱/۱۲/۲۸

## تغییر رنگ

زمین و آسمان رنگ دگرددارد مرا امروز  
که از د های خونخوار در حریم ماشده پیروز  
تمام مزرعه خشکیدوشهروده خالی شد  
خموشید سوز و ساز مرغ خوش الحان خیر اندوز  
بیا ای خواجه دست و دامن فردای، وحدت گیر  
که شاید انتهای ظلمت شب رابود، بهروز  
سپس در کوچه های خاکی بوستان ماوایم  
تماشاگر شوم شام و سحر سیمای گل افروز  
زیبیش از چهاردهه وضوی ماباخون انسان است  
مسلمانان نماز از سر بخوانید تا رسد نوروز  
چراغ خانه مارا بودند فلیته وتیلش  
بیاور کوهیا اندیشه نو، مشعلی افروز!

۲۱ سپتامبر ۲۰۲۰ - میمنه

**طناز شهر**

ای دختر طناز شهر، دردم مداوا میکنی؟  
 از گوشه ای چشم سیه، یک جلوه برم میکنی؟  
 مجنونم اندر یاد تو، لیلای عشقم میشوی؟  
 محتاج دیدارت مگر، باری دل آسا میکنی؟  
 دیدی که از جور غمت، اشکم بدامان میرود  
 باحالت شادی چسان، حالم تماشامیکنی؟  
 میسوزم اندر هجر تو، آتش مزن دیگر بس است  
 یا که ز بعد مردنم، هنگامه برپا میکنی؟  
 دادی ز وصلت وعده ها، با آن نگاه جانفزا  
 تا چند ایمه وعده را، امروز و فردا میکنی؟  
 دارم یقین جان منی، هم قلب وایمان منی  
 اما تو با افسونگری، این عشق حاشا میکنی  
 پیرانه سر عشق ترا، بر جان خرید این بینوا  
 در این دیار بیکسی، ترسم که رسوا میکنی

## انقلاب خموش

استقبال غزل استادشهریار عزیز

ای یار بی پروا چرا، داری تماشا میکنی؟  
محتاج عشقت را مگر، گویا مدارا میکنی؟  
گاهی تبسم بر لب و از گوشه چشمت نظر  
با دیدنم هر آینه، از دل بغل وا میکنی  
افتاده ام در کام غم، دستم نمیگیرد کسی  
توئی که حال زار من، ناخوانده معنامیکنی  
یک انقلاب آتش است، اندر خموشی های تو  
دستت رسد بر دامنم، دانه که غوغامیکنی  
ای شوخ بی پروا برو، من شهد کامت نیستم  
افسرده ام از زندگی معنای بی جا میکنی  
کوهی بینداین پنجره، مستور بماند رازها  
ورنه کلاس عشق را، رسوای رسوای میکنی

۱۴۰۱/۱۰/۲۱

## باز ویران میکنند!

با خبر ملت، وطن را باز ویران میکنند!  
مردم بیچاره را محزون و حیران میکنند!  
بهر حفظ قدرت مشروع و نامشروع خویش  
با اجانب می نشینند، عهد و پیمان میکنند  
آرد در کندو نداریم نان روی خوان فقر  
حاتم طایبی شده، شاهانه میهمان میکنند  
پوره یک سال است سیاحت میکنند گرد جهان  
نوش جان شان هر آنچه هست، دوران میکنند  
مردم از فقر و نبود امنیت دیوانه شد  
من نمیدانم چه تصویری نمایان میکنند؟  
در حقیقت درد ملت نیست در دل‌های شان  
اینقدر چانه زنی از بهر آرمان میکنند  
اشک میریزم به یاد کشتگان مملکت  
قیمت آدم کشی راه، مفت و ارزان میکنند  
نیست حاصل بید راه، این رهبران بیدند، لیک  
جزیتیم و بینوا را سینه بریان میکنند  
بس ناکوهی که طاقت نیست حرف مفت را  
این مترسک چهره هاگی، درد درمان میکنند!؟

۱۳۹۴/۱/۱۵ - میمنه

### سایهٔ پلید

در خیالم باز سایه در دیار ما دمید  
پرتو خورشید از کاروان سرای مارمید  
باز می بینم که موج کینه توزی شد بپا  
چهرهٔ ظلم وستم در شهرو ده آمد پدید  
باز طرح دشمنان دارد بیوشد جامه را  
میرسداز هر کناری مردم مارانوید  
میزند آتش مکاتب، میکشند اهل خرد  
در حریم میهن ما اجنبیان پلید  
باخبر ای صاحب کِرچ و کلاه این وطن  
دشمن دیرینه باز آید به یک نام جدید  
تک سواری ملت بیچاره راه، بیچاره کرد  
جمع کن برمحورت از شهسواران جلید  
اُزبک وهزاره وتاجک وپشتون باهم اند  
بهر حفظ میهن آزاده وعهد سدید  
کوهیا جاوید باشد افتخار میهن  
زانکه باشد خونبهای جان نثاران شهید

۱۳۹۴/۱/۲۵

## فرهنگ مهاجرت

وطن تاکی نظامت بی سروسامانه خواهد ماند؟  
شهیدت لادرک ویرانه در ویرانه خواهد ماند؟  
وطن تاکی به فرهنگ مهاجر دل ببندیم ما  
که از کیف وصال محروم و بیگانه خواهد ماند؟  
وطن تاکی بیاد شوهر و فرزند دلبنده  
زنان بیوه و طفل و یتیم دیوانه خواهد ماند؟  
وطن تاکی چراغ ظلم و ظالم پرتو افشان است؟  
که ملت لاجرم بر محورش پروانه خواهد ماند  
وطن تاکی ز خون مردم ما، بزم هارنگین؟  
و غداران قرن بیست و یک مستانه خواهد ماند!  
خدایا، آنقدر کن ملت افغانستان ما  
طلسم دیو و دد را بشکن، افسانه خواهد ماند  
بکن درب عبادت رادق الباب، نیمه شب کوهی  
و گرنه تا ابد در پای تو، زولانه خواهد ماند

۱۳۹۳/۷/۱۵ - شیرین تگاب

### میهن ویرانه!

وطن زیرنگین دیو دون شد  
زمینش از شهیدان لاله گون شد  
صدافسوس ملت بیچاره ما  
زاستبداد ایشان سرنگون شد  
بپاشد کتله جاهل وسیله  
دریغا تُرک وتاجیک سرنگون شد  
هزاره هم ندارد روز آرام  
که انتحاری ها بسی از حد فزون شد  
خدایا اتفاق آور در این مُلک  
که کوهی از غمش زار و زبون شد

۱۴۰۲/۱۲/۹

**هنوز**

دربستر خیال منست، بوی تو هنوز  
 آئینه نقش قامت، دلجوی تو هنوز  
 خیراست که از طواف تو محروم گشته ام  
 محراب دل غمزده ، ابروی تو هنوز  
 احسان مکن بمن که زچنگت رھاندی  
 هستم اسیر ظلمت، گیسوی تو هنوز  
 اشکم همان حنای که کردی بشست، رفت  
 مستم چرا ز شربت لیموی تو هنوز  
 با خویش برده ای همه تاب و توان من  
 دیوانه ام زفتنهٔ جادوی تو هنوز  
 آئینه دار عشق توام، جان همی دهم  
 پروانه سان به گرد شمع روی تو هنوز  
 افسانه های خستگی و نقش پای من  
 در کوچه های « بندراند خوی » تو هنوز  
 شب شد سحر و باز سحر شام تیره شد  
 کوهی خبرنشد زمهروی تو هنوز

۲۰۰۷/۷/۲۲-میمنه

## بهار

آمد بهارو داد بمارنگ دیگری  
رنگهای بیشمار، هوای معطری  
آمد بهارو رنگ دگر آشکارشد  
ازآسمان زهره وناهید ومشتري  
فصل بهاردشت ودمن لاله زار کرد  
گوئی که بایهشت برین است برابری  
عیش ونشاط برمن وتو مژده میدهد  
بشکن طلسم رنگ سیاه ستمگری  
بازآ کنارمن که شدم بیقرار تو  
بانرگس فسون زده، گیسوی عنبری  
بیپهوش ومست کرده مرا جلوۀ بهار  
ایام پرخجسته و آغاز دلبری

حمل / فروردین ۱۳۹۲ - میمنه

## پنجره زلف

از روزن دو زلف عجب تیر میزنی  
تیر محبت از شکم سیر میزنی  
اکنون بهار من که خزانی شده عزیز  
زور جوانی همره یک پیر میزنی  
چندیست بین آتش دیدار سوختم  
دیگر چراملاقه و کفگیر میزنی  
خون مرابه ساغر لعل لب ت همیشه  
آمیخته به بغلوه و شیر میزنی  
کوهی بیا به سفره خوبان، دمی نشین  
ورنه کجاتو بوسه به تصویر میزنی  
۱۳۹۳/۱۲/۱ - میمنه

### سجده گاه

امشب به جان من نفسی وادمیدنیست  
یاران خبر شوید که زیباو دیدنیست  
امشب زباغ عشق من آن شوخ سیمتن  
یک دامن از گلاب وگل لاله چیدنیست  
شکر خدا که وعده دیدار خویش داد  
نوری بشام تیره مایان دمید نیست  
امشب به پای عشوه او سجده میکنم  
این قصه های مهرو وفایم شنیدنیست  
یاران بپا شوید و نمایید بدرقه  
آن جان -جان به دیدم مسکین رسیدنیست  
کوهی نمای یکسره تسلیم خویشتن  
پیغام عشق از سر مژگان چکیدنیست

۱۳۹۰/۱۱/۵ - میمنه

### بیتو خسته ام!

یادت بخیر عزیز دلم بیتو خسته ام  
گوئی به حلقه - حلقه موی تو بسته ام  
غرق خیال سایه دیدار خود کدی<sup>۱۷</sup>  
زار وضعیف ودر بدر ودل شکسته ام  
در لحظه وداع که تو آن عشوه ها کدی  
با غصه آشنا شده از شادی رسته ام  
گرچه اسیر زلف کجت نیستم، مگر  
بیتو چسان به گوشه تنها نشسته ام؟

۸ اکتوبر ۲۰۰۷ - بلچراغ - فاریاب

---

<sup>۱۷</sup> تلفظ عامیانه (کردی)

### نگهت زلف

رنگ رخسار تو با لاله دلبری دارد  
نگهت زلف تو آئین عنبری دارد  
لعل میگون تو شد هم سبق دختر رز  
نرگس مست تو با ما ستمگری دارد  
طره موی تو زنجیر دست و پا شده باز  
طاق ابروی تو دعوای منبری دارد  
قد بالای تو با سرو صنوبر به ستیز  
حنای دست تو با خون برابری دارد  
مجمر لعل لب ت پر ز صدف گشته رفیق  
که نبات و عسل و قند و شکری دارد  
کوهیا لطف نما جرعه ای که مست شوم  
که جام دست تو یک کیف دیگری دارد

۲۰۱۱/۷/۱۵ - بلچراغ

سروده ای به یاد مادر عزیزم، فرشته یی که به من زندگی راباهمه مرارت‌هایش ارزانی کرد .

به لهجهٔ ایماقی / کوهی

### نوروز فراق

صبانوروز، روز دیدن یار  
میرم ده خاک شیدون بهردیدار  
دو قطره آو چشم، عیدی دارم  
بریزوم روی قبر مادروم زار  
می گوم آپه بیامدوم ، ده پیشوت  
بیگی چند موچی موئی ایزی رخسار  
از یادم بورشدی تا که بورفتی  
مه یوم او ناخلف اولاد بدکار  
آپه جانم تو بودی آته ی مه  
دم آو والو ایستاده ، بیخار  
ببخش آپه که مه شرمونده هستم  
نتونستوم شوم ، از تو خبردار  
صبا نوروز، روز دیدن یار  
میرم ده خاک شیدون بهردیدار

۱۳۹۷/۰۱ - میمنه

## یاد روزگاران گذشته

بود ایامی که من هم طمطراقی داشتم  
خانه و کاشانه و طاق و رواقی داشتم  
دوستان بیش بودند در کنارم روز و شب  
خوان رنگین و نشاط با شپلاقی داشتم  
موقفی داشتیم برای خدمت خلق خدا  
بهر انجامش شب و روز اشتیاقی داشتم

۱۴۰۲/۳/۱۷ - تهران - لواسان

## قطعه‌ها

### وصیت نامه!

من که مُردَمِ مراجنازه مخوان  
چون که من رافضی و بدنامم  
سیل آدم به منزلم مفرست  
که خودم احتیاج یک شامم  
فاتحه نیست کارسازدیگر  
مردعصیانگری در ایامم  
آنچه بین خداوماست عیان  
که بدانند که چه است انجامم؟!  
بعدمرگم مخوان تو مرثیه  
که من از اصل و نسل انسانم  
هیچ خیرات سه و سال مگیر  
که دوراز و سوسه‌ شیطانم  
هیچ نبود نیاز بر تکفین  
نعش بیجانم و هم ارزانم  
نیست لازم به نعش من قبری  
به مفاکی برید آسانم  
بگذار نعش من طعمه کنند  
کرگس وزاع و لاشخورانم  
بگذارید تا کنند اتن  
بر سر نعش مار و مورانم

به مناسبت پیروزی تیم ملی فوتبال کشور در مسابقات جنوب آسیا

## قهرمانان

از نبرد تیم ملی جوانان در جهان  
آنقدر رزمیده اند اندر بیابان نبرد  
باراده متین و بازوان پرتوان  
دوبرصفرابه نفع خویش دادند امتیاز  
ورشکستند درب فولادین تیم دوستان  
دردقیقه هشتم بازی، شکافت گول اول  
نازم (آزادزوی افغان) آن یل بس قهرمان  
گول دوم رابه شصت ودودقیقه، وار کرد  
هست (سنجراحمدی) مابسی تیز ودوان  
چون سپرایستاده بود (منصور فقیریار) روی گول  
دفع کرد ده ها هجوم کشور هندوستان  
دردفاع بی جوره بود (اسلام الدین) دیدی چه سان؟  
سد فولادین بود بهر هجوم مردمان  
بیرق افغانستان در اهتزاز آورده اند  
هرسو می دیدم ز احساسات همه پیرو جوان  
تاج عزت رادوبار تا نمود از آن خویش  
ملت رنج دیده و باغیرت افغانستان  
بهر تشویق، تحفه ها باید به آنان عرضه کرد  
از قبیل موتر و کاشانه و تجهیز و خوان  
تاکه عقل شان سلیم و جسم شان سالم بود  
در نبرد آزمون فوتبالستان جهان  
قطره های اشک شادی میچکید از گونه ام

بی درنگ برسوی دامان چون گلاب وارغوان  
بهراین شادی نمودم، شکر درگاه خدا  
بهر حفظ میهن آزاده وعهد نهان  
ای برادر ازمن بیچاره پندی گوش کن  
در دفاع این وطن بستیز، چون شیر ژیان  
تا که گردد ملک ما آرام وشهر ما قشنگ  
در تکاپوی ثبات ووحدت وهم لقمه نان  
بعد آن آرام زیستن خصلت انسانی است  
در حریم راد مردان دلیر و قهرمان  
کوهیا برخیز به سهم خویش کاری رابکن  
تا که گردی رستگار این جهان وآن جهان

۱۳۹۲/۶/۲۰ - کابل

## تحفۀ یلدا!

ماییم درین دهکدهٔ ذلت و خواری  
پشتاره به پشت دربدرخانه بدوشیم  
یاران وفادار همه کرده فراموش  
بی شام و سحر در پی اندیشهٔ خویشیم  
امشب شب یلداست که در عیش و نشاط اند  
ماغمزده گان خسته دل وزار و پریشیم  
عالم همه در عشق شناور شده، اما  
مادر گرو عقرب و در طعمهٔ نیشیم  
از گردش ایام ندارم گله ای چند  
آنچه که گله دارم، از اسلام وز کیشیم  
تقدیر مرا روزازل سیر همین بود  
جان میدهم اندر طلبش در کم و بیشیم  
۱۴۰۲/۹/۲۹

در سوگ شهدای قول اردوی شاهین بلخ

### **سوگواری!**

اشک چشم مادران اندر غمت برگونه ریخت  
ای شهیدراه آزادی خدا یار تو باد  
جوی‌ها جاریست شد از خون تو  
خانه‌ها ماتم سراوشهر ادبار تو باد  
سوم‌ثور هزار و سه صد و نود شش  
ماتم ملی گرفتند عزو وقار تو باد  
می‌ستیزم بهر نابودی این شیادها  
تا گلویش بر لجام حلقه دار تو باد

۱۳۹۶/۲/۳ - میمنه

## آدم

الف آدم به مدکج میروی چون دال خم دیده  
به میم که میرسی دُمت کشال وقتنه انگیزی  
تواز خلقت تمرد کرده ای، فرمان الله را  
وگرنه در بهشت با حورو غلمانش شکر بیزی  
الف آدم بیابانی الف انسان شوانسان!  
که انس و شفقت و مهر محبت با خود اندوزی  
الف آدم، تو با جیم جهالت در رکاب شر  
به جز قتل و قتال و وحشت و دنیا نیندوزی  
بیا کوهی الف انس از آدم مبراکن  
چوانسان در خم و پیچ حیاتت عشق افروزی

۱۴۰۳/۳/۱۶ - تهران

## همدردی

اشکم نماند تا که بگیریم برای تو  
ای بیوطن مهاجر صد داغ دیده ام  
آنی که برگلوی تو پایش فشرده است  
با قلب سنگ، بهر تو قامت خمیده ام  
دیگر توان دیدن همچون ستم نماند  
بس کن دیگر شکنجه تو بر نور دیده ام  
عیبش مدار غربت ورنج عظیم را  
فرهاد واربه قیمت جانم خریده ام  
ای همزبان و هم‌نوع و هم‌سایه عزیز  
ظلمی چنین ز مردم دیگر ندیده ام  
مارا خراب کرده سیاست، رفیق من  
با صد هزار خواری به این جارسیده ام  
کوهی کجاست؟ قاضی عدل و عدالتی  
جانم بسوخت به آتش هجران تپیده ام

۱۰ مرداد / اسد ۱۴۰۳ - تهران

## چهارپاره ها

### جلوه گاه خیال

باز امشب خیال من برده  
شعر تو نغمه های دلسوزت  
خواب از چشم من ربوده دیگر  
آه سوزان شرار افروزت

\*\*\*

باز امشب صدای مهر و وفا  
میرسد میده میده در گوشم  
دردو حسرت که در کنار مه بود  
گشت از سوز تو فراموشم

\*\*\*

باز از شاخ سپیدار بلند  
عندلیب سخنم میخوانی  
تو از آن سوی اوقیانوس ها  
غم و اندوه مرا میرانی

\*\*\*

باز در وادی این دیر کهن  
طبع سر شار تو پرواز کند

بهر سودای دل مسکینم  
کم - کمک زمزمه آغاز گند

\*\*\*

هان ای دخت کابلستانم  
چشم بینای زن افغانی  
تو تلالوی هوس های نوین  
شب‌نم برگ گل ریحانی

\*\*\*

عشق تو مایه الهام منست  
که تو آئینه این دورانی  
بشکن میله زندان ستم  
که تو سرخیل زن وانسانی

۱۳۸۶/۴/۱۵ - شیرین تگاب

## دروصف وطن

وطن جان من هستی دوست دارم  
توایمان من هستی دوست دارم  
توئی تنهای تنها مدفن من  
تودوران من هستی دوست دارم  
\*\*\*

وطن عشقت امید و آرزویم  
وطن نام تو باشد آبرویم  
وطن روزی شود، سازم گلستان  
هرآیینه من اندرجستجویم  
\*\*\*

وطن نسل نواست داروندارت  
همین گل غنچه هااست اعتبارت  
من هستم یک شکوفه بهر فردا  
بخندم تابمانم درکنارت  
۱۴۰۱/۸/۱۵

## یأس

در کوچۀ ماخاک و گلِ وخار رسیده  
این دهکده راشملۀ دستار لمیده  
آیینہ به رخ چادرِ ادبار کشیده  
در معرکہ‌ها طعنۀ اغیار شنیده

\*\*\*

ناچار به این دهکدهٔ غم گذرانیم  
تادریبی اندیشۀ طفلانہ روانیم  
امروزه همینیم و ز فردا نگرانیم  
بازیچه طفلانہ دست دیگرانیم

\*\*\*

آخر به کجامی رود این بار کج ما  
این کشمکش و گرمی بازار لج ما

۱۳۹۶/۲/۲۵ - میمنه

### شکوائیه!

میرسد آتش ز کوی دوست تاسوزدمرا  
شعله برعشق نافر جام افروزدمرا  
میرسد آتش که خاموشم کند باشکها  
تأحدیث شکوه دلداری آموزدمرا

\*\*\*

یادم آمد کوچه های خاکیم  
طفلیم، آن موسم بی باکیم  
نی غم نان بودو نی دلبر مرا  
فخر داشتیم با گریبان چاکیم

میمنه - ۱۳۹۵/۸/۲۶

### هوشیار شو وطن!

نرخ دالریازدر بازار بالا رفته است  
ازتنش های سیاسی تاکجاهارفته است  
اینکه مارا کرده است اغفال واستعمار، غرب  
یک جهان بربادرفته، یک جهان هم خفته است

\*\*\*

بیست سال چون برف دالر برسر ما ریختند  
تاکه زرق وبرق شهرو ده را فروختند  
یافتند مجرای پیدایش گروه مافیا  
گرضورت شد به غربال وچغل هم بیختند

\*\*\*

طی بیست سال گذشته هرچه دنیا داد-داد  
جمله گی را رهبران کردند به نوک شاخه باد  
حق بیت المال ربودند هرکه درحدتوان  
ازچه رودرکوچه وبازار زنیم هرروزه داد

\*\*\*

ماهنوز یک ملت واحد به دنیانیستیم  
بیخبر از آنکه ما درتحت استعمارکیستیم  
غرب هم کرده تُوغاله، شرق ندارداشتیاق  
چارو ناچار زیرخط فقر باید زیستیم

\*\*\*

ما و تو بودیم، شرق وغرب رادادیم شکست  
اتحاد روس تا امروزه ازمحورگُست

آمریکا باهم رکابانش رهای مانمود  
تا که در این منجلاب آورد، دست و پا بیست

\*\*\*

حال باید چاره جوییم تابیا بیم راه حل  
بگذریم از کشمکش هموار سازیم راه سهل  
در مدار نفع ملت با جهان پرتوان  
گر تعامل میکنیم دوراست از افکار جهل

\*\*\*

بس که در جنگ و عداوت هستی خود باختیم  
خویشتن در منجلاب درد و غم انداختیم  
ساختیم از کشته هاپشته به هردشت و دیار  
مُلک خود را یکسره ویرانه - ابتر ساختیم

\*\*\*

مردم ما خسته اند ز آشوب کین و فقر و جنگ  
خسته از انسان کشی و وحشت توپ و تفنگ  
در پی یک لقمه نان در ملک غیر آواره اند  
جان دهند با نام این و آن به هرسو، رنگ - رنگ

\*\*\*

بس کن ای گرگ ستم پیشه دیگر بر ما ستم  
دور کن از شانۀ ما کوله بار، درد و غم  
از ره صدق و صفا باما مدارا کن، بیا  
ورنه روزی همچو ماصد پاره گردی بیش و کم

\*\*\*

ای که امروزه صلاح مملکت در دست توست  
رأی ملت را بدست آور که بر تو آبروست  
باجهان هم جز تعامل چاره دیگر مجوی  
بگذر از افکار افراطی، مسلمان باش دوست

\*\*\*

چونکه ما ازهر زوایا احتیاج کافریم  
در تعامل آنچه از دست رفته را پس می‌بریم  
اعتبار ملت ما در جهان احیا شود  
همچو شاهین بار دیگر صاحب بال و پریم

\*\*\*

تابیایستیم ، بیابیم عزت و نام و نشان  
کم شود از کشور ما، ناله و آه و فغان  
نسل نو آراسته گردد باجهان علم و فن  
در تمام عرصه ها گردیم دلپرو قهرمان

\*\*\*

گرچه تاریخ وطن پرشان و پراز شوکت است  
ریختند خون شهیدان از برای ملت است  
بهر آسایش به مردم، از همه قوم و تبار  
دادن قربانی هم از شیوه های همت است

\*\*\*

مردم افغانستان اعضای یک جسم اندویس  
گوهر ندر در زیر دریا، تفرقه نبوده کس

أزبیک وهزاره وتاجیک وپشتون وبلوچ  
باهمندباکی نداریم درجهان ازهیچ کس

\*\*\*

زیربنای اقتصادی را بناکن بهرما  
چشمه های عایداتی را بکن دردش دوا  
فاسدان رادورکن ازکاسه های سیم وزر  
جمع کن برمحورت شخص سلیم وباخدا

\*\*\*

آرزویم نیست یاران جزئیات مملکت  
هم فراوانی وارزانی بخوایم ازرب بامعدلت  
کوهیابالا بکن دست دعابرسوی حق

برسرسجاده بعدخواندن هر دو رکعت ۲۳/۹/۱۴۰۰

## شکوۀ روز

نه رمضان داریم و نه عیدما  
نه برات و جشن، درتبعیدما  
نه زجمع مرده می‌آیم حساب  
نه به زیرسایۀ خورشیدما

\*\*\*

ماکه دورازمیهنیم، آواره ایم  
همچوشمع سوزیم و بس بیچاره ایم  
نی تراویح داریم ونی جمعه گی  
درگمانم خیلی هابدکاره ایم

\*\*\*

بازکن در را که بینم قامت بالای تو  
تابیآسایدمرا آن نرگس شهلای تو  
بازکن درراه بینم آن جمال نازنین  
تاشوم مست ازجمال بی سروسودای تو

\*\*\*

قامتت چون سروباشداستوار  
زان توئی سرمایه عزووقار  
برتومیمون باداین کام بری  
روزی باشدمملکت راسروری

### میدان ستم

بازمیدان ستم شد میمنه  
مثل خمچه هرسو خم شد میمنه  
دربقای قدرت شیادها  
پیشتاز دردوغم شومیمنه

\*\*\*

بازیکباردیگررنجورشد  
درسیاست های خام معمورشد  
چاق شدتخم نفاق لعنتی  
ملت بیچاره ازهم دورشد

۱۳۹۹/۹/۱۶ - میمنه

## دل سودا زده

بیک دیدن ترا بیتاب شد دل  
درون سینه من اب شد دل  
به پیچ و تاب زلفان سیاهت  
اسیرو غرق در گرداب شد دل

\*\*\*

به یک دیدن، ترا دیوانه شد دل  
ز عقل خویشتن، بیگانه شد دل  
به سودای خم ابروی نازت  
به ولله بی سرو سامانه شد دل

\*\*\*

سر شب تاسحر بیدار بود، دل  
به سو دای دوزلف یار بود دل  
کنارتک درخت کوچه پائین  
ستاده درپی دیدار بود، دل

حمل ۱۳۹۶ - کابل

## وصل

امشب چه شب ست اشنائیت

پایان طلسم بیوفایت

امشب شب عاشقان عارف

پیک سحر است و روشنائیت

\*\*\*

امشب که منو تودر کناریم

آینه عشق و اعتباریم

فردا ز پیام عشق، امشب

لبخند سکوت و کوله باریم

\*\*\*

آری شب پرفیوض یلدا ست

بزم طرب است و شور غوغاست

امشب که شب دراز سال است

میمون، حدیث عشق فرداست

۱۳۹۷/۹/۳۰ - خواجه سبزپوش

### میا ای عید!

میا، ای عید که ماخانه بردوشیم  
جدا از قیل و قال دین وهم کیشیم  
بماقربانی حیوان چه حاجت است  
که خون هم‌نوع خویش رانوشیم

\*\*\*

میا، ای عید که ما بی خانمانیم  
سفیر ظلم و دهشت در جهانیم  
بماقربانی آدم رواست  
در آئین جهالت آنچه دانیم

تهران ۱۴۰۳

## یاسی

در کوچۀ ماخاک و گل و خار رسیده  
این دهکده راشمله دستارلمیده  
آینه به رخ چادرادبار کشیده  
در معرکه ها تعنه اغیار شنیده

\*\*\*

ناچار به این دهکده غم گذرانیم  
تادربی اندیشه طفلانه روانیم  
امروزه همینیم وز فردا نگرانیم  
بازیچه طفلانه دست دیگرانیم

\*\*\*

آخر به کجامیرو داین بار کج ما  
این کشمکش گرمی باز لرج ما

۲۵ ثور ۱۳۹۶ - میمنه

### میایلد! !

میا یلدا بسوی من که امشب سخت دلخونم

به زیرسنگ های آسیاب چرخِ گردونم

نیا یلدا هزاران بیوه و مسکین ندارد نان

کجا باشد انار و تربوز و مستی و معجونم

\*\*\*

زیعد فاجعه درتونل سالنگ عزادارم

نیا یلدا که از دیدارتو من سخت بیزارم

یتیم، پابرهنه از خنک در کوچه می لرزد

نیا یلد که از شادی و مستی بس دل آزارم

\*\*\*

مرا بگذار که باخون دلم شب را سحر سازم

ز آه و ناله ای آرض و سما را با خبر سازم

نیا یلدا که امشب با خدا دارم دمی خلوت

مرا بگذار ز آب دیده ام سجاده تر سازم

\*\*\*

برو یلدا به خوان اغنیا و ملک آبادی

کند چند لحظه ای از عمر خود را با تو بر باد می  
برو یلدا ندارم تاب دیدارت، رها می کنم  
فقط ساز و سرود من خیال خواب آزادی

\*\*\*

نیایلدا بسوی من که امشب سخت دلخونم  
بزیرسنگ های آسیاب چرخ گردونم

تهران - لواسان ۱۴۰۱/۹/۲۹

### تقدیم به دوستم آقای لهیف

دوست دارم دوست باشم دوستان پاک را  
دوستانی که شگافند سینه افلاک را  
دوست دارم تا بیابم نقطه مبدأ وصل  
راز مجهولِ نوای سینه های چاک را

\*\*\*

دوست دارم اولگویی باشم بساط مهر را  
شمع رویای حیات جاودان شعر را  
باحمیدی لهیف صد جام وساغر بشکنم  
بشکنم رمز طلسم نیزه و شمشیر را

۱۳۹۶/۴/۹ - میمنه

## دویتی ها

### شکوه بیجا

شکوه تاکی میکنی از چرخش گردون پست  
آنچه دیدی کوهیادرزندگی، این بودواست  
بیش ازین شیدائیت دنیای دون را، ابله‌هست  
گرمسلمانی، ویانمرود و شمر و بت پرست

### قربانی

ماکه قربانی شدیم از عید قربانش چه سود  
لخت و عریانیم کنون از حوروغلمانش چه سود  
از حدیث معرفت آموختیم این سوزوساز  
حالا که میدانی شدیم از پُت و پنهانش چه سود

### پدر

آبرو، نام و نشانم، اعتبارم است پدر  
قوتم، تاب و توان روزگارم است پدر  
«ابن توره» من، سکندرگشته ام در طول و عرض  
مرد عیار زمانش، افتخارم است پدر

### آواره

ای خدای چاره سازم چاره کن  
یک نظر بر حال این آواره کن  
من که در عشق توشیداگشته ام  
دست من از آسمان پاززمین

### **حدیث هجر**

چقدر سخت است یاران بینوائی  
فراق میهن و نا آشنائی  
همه دردست و رنج و غصه و غم  
حدیث هجر اندر بیوفایی

### **عُربت**

چقدر سخت است زیاران دورزیستن  
به چشم خشک بی معنی گریستن  
کجا ارزد همین هجرت به یک جو  
که بی برنامه در غربت گزیدن

### **پاداش!**

پرواز کن به اوج ثریا، دلا که باز  
پیغام تو از عشق به افسانه می‌رود  
تابش‌نود حکایت این کوره راه تلخ  
هوشیار و مست در پی، دیوانه می‌رود

### **یاران بیوفا**

ماییم درین دهکده ذلت و خواری  
پشتاره به پشت درب‌دروخانه بدوشیم  
یاران وفادار همه کرده فراموش  
بی شام و سحر در پی اندیشه‌ خویشتیم

### **بهشت زور**

وطن کی میشوی آزاد ز ظلمت  
به پایان میرسد اندوه و ذلت  
وطن کی میرسد پایان این رنج؟  
در آغوشت روم با آب و عزت

### **وداع بامادر م**

آپہ جان ریفتی مّره ټله کده  
غم دنیا ره سرم گّله کده  
مونس غم های مه کو توبودی  
رفتی امیدهایم چّله کده

۱۳۹۲/۱۲/۲۷

در سوگ همکار فقیدم احمد فیاض کتوازی شهید

### **مرثیه!**

مرد نیک اندیش دوران تاکه سر انجام رفت  
در پی دیدار دلبندهش از این ایام رفت  
برزبانش بود «محمد» گرمی قلب پدر  
آرزوها داشت در دل، لاجرم ناکام رفت

۱۳۹۶/۵/۶

### **گوهر آدمیت**

آدمیت گوهریست کو نزد هر ناکس نیست  
گوهر قیمتی بها پهلوی خار و خس نیست  
آدمی آموز که تا صاحب شان و فرشوی  
ورنه آدم بود نت والا تراز مگس نیست

### مرهم درد

خدایم چاره کرده چاره ام را  
بلی مرهم نموده یاره ام<sup>۱۸</sup> را  
مهیا کرده تار و سوزن عشق  
بدوزم سینه صدپاره ام را

### دردوطن

دردما رانیست درمان دوستان  
تارویم بادوستان دربوستان  
دردمن دردتواست ای هموطن  
تاشودمیهن بسان گلستان

تهران - ۱۴۰۳/۳/۱۳

---

<sup>۱۸</sup> یاره - لفظ ترکی - ازبکی به معنای زخم/جرح.

### **بی آشیان**

سوزدل را هر که می سوزد چومن، داند که چیست؟  
یا چومن دور از وطن بی آشیان باید که زیست  
کی تحمل میتوان کرد، سوخت مغز استخوان  
لاجرم باناله و آه و فغان باید گریست

### **آرزوی مرگ**

گاهی اوقات میشود که مرگ میخواهد دلم  
از درخت بی پروبار، برگ میخواهد دلم  
آرزوهارا شبیه هیچ سازم دفن خاک  
گلشن آواره گی راترک میخواهد دلم

## تارک دنیا

دنیای پست رادلم است پشت پاکنم  
این ندگی بی سروپانتها کنم  
چیزی ندیده جزغم واندوه دردورنچ  
بااین روش به زخم دل خوددواکنم  
۱۴۰۳/۳/۹ الواسان

## شیفتگی

کیفم گرفت و ،عقل مرابردازسرم  
تاجلوه گاه شکوه مستورباورم  
ازکوچه های پرخم وپیچ حیات وحش  
تاپنجره زلف چلیپای دلبرم

۱۳۹۵/۸/۲۴

### فرب

دستم فشرد نازجسورانه ای فرب  
تادر رکاب عزت خاموش من رسد  
عقلم گرفت ازسرو، دل برکفم نهاد  
تادر حریم همت آغوش من رسد  
۱۳۹۴/۶/۱۲

### بیاد وطن

وطن درد تو پیرم کرد آخر  
بکام غم اسیرم کرد آخر  
تمام آرزو هادر دلم ماند  
به نوک ناوه<sup>۱۹</sup> گیرم کرد آخر  
۱۳۹۴/۱/۲۲

---

<sup>۱۹</sup>نوک ناوه از مصطلحات روزمره محیطی به معنی تنگنا، نقطه حساس ...

## علم!

مرا آيينه ايمان علم است  
شيم راگوهر تابان علم است  
حديث جهل راهرگز نخوانيد  
صراط المستقيم از آن علم است

## اشعار جدید

### دعای برای عزیزان

عزیزان سبزه روید، سبزمانید  
درین دهکده ای کوچک  
به این هستی بی مفهوم  
درین پهنای عرض شوم خونخواره  
به زیرسقف نیلی دوصدپاره  
بقائی نیست هستی را  
مزایانیست مستی را  
فقط باتوده هاباشید  
که فوج قهرمانی است شکستی رانمیداند  
فقط سبزاست دایم فصل های را  
والگوییست دائم نسل هایی را  
برای زنده ماندن، زندگی کردن،  
بصدرنج و تکالیف باقبول ریختن خورش  
که یک الگوست، مایان را....

۱۴۰۰/۶/۲۸

## اشعار ترکی - اُزبکی دوستلریلن دردو حال

السلام علیکم اولکه داشلریم  
آپه، اوکه، آق سقال، یاشلریم  
جوده خرسند من بیر آزاراغ سوزله سم  
آنه یورتیم تاریخیگه یوزله سم  
بول وطن تاریخی با نام و نشان  
قهرمان پرورایکن هر بیر زمان  
فخرگه لایق بو اولکه، دوستلر!  
اعتبارمیز بو رنگ و پوست لر!  
اوز بیکیم، تاجیک بیلن تاج سریم  
پشتون و هزاره لرغم پروریم  
پشه ای و برلوچ و ترکمن اینیم  
قیرغیز و قزاق و ایماق، هم تیلیم  
اولکه دیب جان بوردی هر قوم و قریب  
قان توکیب بیراغ کوتردی اول غریب  
هیچ قچان ظلم و ستم گه بولمه گی  
کاسه صبریم اگرچه تولمه گی  
منه بولکون جشن استقلالیمیز  
فخریمیز، اقبالیمیز، افعالیمیز

یوزیشربولدی منه شوطنطنه  
شان وشوکتلربیلن، بیره م یینه  
بو ایرکین لیک مفت قولگه کیلمه گن  
قان توکیلمه ی فخرایگه سی بولمه گن  
جان فداقیلسنگ بولر، اولکه امان  
فاتح دنیابولرسن اولزمان  
قیلیچینگیز زور اوتیب ،کیسکییر بولر  
حرب میدانیده دشمن لر، اولر  
حیف حاضر یوق کیشی گه اعتبار  
آسمانیمیز بوتون چنگ وغبار  
دوست بیلن دشمن بولالمس ایرته  
همنوا یوق چین یوره ک دن بیرته  
ایله دیلر یورتیمیز بی اتفاق  
قنچه بیرلشسه ی یوقالمس بول نفاق  
یاونینگ فکری بیلن یول باره میز  
شو اوچون بیچاره وآواره میز  
بیر-بیراونی اولدیره ر میز بی هدف  
اولیک اوستیده چالر میز سازودف  
آچ کوزینگ ده اویقودن ای اولکه داش!  
آریتیب آل، کوزلرینگه بولسه یاش  
بیربیراوگه مهروالفت ایله گین

دوستلرینگ ایچره بیرانته سیله گین  
تورایاغ باس ایرکین لیک یولی دن  
تاقوتولسنگ دیو دون لرقولی دن  
ملتینگنی هرکونینگه یان بیگیل  
لازم اولسه هر بیرینگه قان بیگیل  
کیتمه گیل بیگانه لرنینگ ایزیدن  
بی بها قیلمه اوزینگنی - اوزیدن  
تاخته گیل مردانه وارهمت بیلن  
سوزله گیل مجلس اراقیمت بیلن  
ملتینگنه مهر و شفقت ایله گیل  
دشمننگ ده تشقری گه پيله گیل  
کوزینی تیش، کوزی توشسه کوزینگنه  
گردنی کیس، یوزی توشسه یوزینگنه  
اهل فرهنگ نی همیشه قولّه گین  
نخبه لراندیشه سینی یوله گین  
علم و فرهنگ بیرله یول کیتگین همیشه  
قول بیلن آچسنگ توگون، هیچ اورمه تیش  
فاریابیم ملتی دور قهرمان  
فاریاب اوچون هر کیشی بیرگوسی جان  
تیل و مذهب، هم بو یاققه فرق یوق

ایریلیق طرحی ایرور گه بیزگه بوزوق  
اولکه تاریخینی گاه، یادآیله گین  
هم شهید لرروحینی شاد آیله گین  
بیرکونی بوله گی وطن بولسه امان  
یازووچیلرسینی یازگه ی قهرمان  
کوکرگیم آچیب اوگون فخرآیله سم  
مینگ ییگیت ایچره اوزینگنی سیله سم  
خاک پایینگ آیله سم، ایرکین منار  
قورشه سم تا اولکه بولسین با وقار  
اونده کوهی گریوقالسسه، بی ملال  
چونکه ایرکین لیک بیروور جاه و جلال

۱۲۹۸/۵/۲۸ - میمنه

## سیوگی

سیوه من سیو گیل اوزینگی، باغبان بیرله اوزیم  
جان بیره ی یولینگده هر دم موج قان بیرله اوزیم  
آرزو لردیم که بیرکون وصلینگه بیتسام دیبان  
حلقه زلفینگه توشسم آرمان بیرله اوزیم  
ای چرایلی نرگسیم، شب باده بیرله کولگنینگ  
شبنم اشک وفاتوکسم نهان بیرله اوزوم  
دایما کوکلم تیلایمن بوستان شفقتینگ  
یازیبان وصفینگ نی آب حیوان بیرله اوزیم  
مجنونینگ من نازنینیم، ملک غربنده بوکون  
خاک پایینگ دور تمنا، نقد جان بیرله اوزیم  
اوتی ایمدی یاشلیک دوری، بیتیشدی قرریلیک  
بیغله ی - بیغله ی اولتیرورمن آه - فغان بیرله اوزیم  
بیوفا آخر اونوتتینگ مین غریب وخسته نی  
محزون و بیچاره من فصل خزان بیرله اوزیم  
کوهیا، هرگز چیرای اهلیده یوق مهرو وفا  
عشق اوتیغه کویدیم و زخم زبان بیرله اوزیم

۲۰۰۲/۲/۱۹ میلادی

(۸) مارچ خلق ارا عیال لرونینی فوتلاوی !

### عیال لر سوغاسی!

سیکی‌زینچی مارچ عیال لر کونی دور  
بیر گُل بیلن باریب عیالینگ نی کور  
اوپ اونینگ قولینی، انکه نازبیریب  
قنده ی احوالینگ دیبان، آغازبیریب  
گل ایروور اصلا بو عالمده عیال  
آنی بیرگیل پرورش، قیلمه ی وبال  
او ایروور، هم خاتینینگ، عمر یولداشینگ  
مهربانینگ، مشفقینگ، مال وباشینگ  
او، ایروور، مهرلی آنه، سینگلینگ، سینینگ  
او حیاتده تاغ کبی کونگلینگ، سینینگ  
او، آنه نگ دیر، بیگمان، بختینگ قوشی  
او، ایروور سیندن محبت خواهشی  
تیرنه مه کونگلینی، دایم شادقیل  
۱۳۹۷/۹/۱۷ - میمنه

## ينگی بهار!

دوستلر اوينه ب- كولينگر، لاله زار كيلدى يينه!  
قيش اداغيگه ييتيب، فصل بهار كيلدى يينه!  
تاغ وتاش كوك ويشيل بولدى بهارنى فيضى دن  
ملت بيچاره ميزگه، اعتبار كيلدى يينه!  
هرتمان كورسنگ معطر، سنبل وريحان دن  
بوينيده آسيب حمايل، شهريار كيلدى يينه  
قامتى سروصنوبر، لبلرى گلغنچه ديك  
ايككى يوزى قيبقيزىل، كوزى خمار كيلدى يينه  
ولتيريب ايردينگ دیداری دن اوزاق، يالغيزقاليب  
كوهيا قوينينگنى آچ، مهرنگار كيلدى يينه !

۱۳۹۹/۱۲/۲۷ - ميمنه

### بغری قانلر قیده دور

ای وطنداش اولکه حقی، آرمانلر قیده دور؟  
 اولکه دیب جانینی بیرگن، قهرمانلر قیده دور؟  
 بووطن آرمانیگه بغرینی بریان ایله گن  
 قان بیلن بیراغ کوترگن، نوجوانلر قیده دور؟  
 کوچه لرده یاش توکیب یورگن یتیم و بیوه گه  
 شاه پلنگ دی ایرکه اوغلان، مهربانلر قیده دور؟  
 تور بوگون ای دانش اهلی، یازگنینگ دردو الم  
 زخم کیبل مرهمی، شیرین زبائلر قیده دور؟  
 آچ وسوو سیز تاغ و تاشلرده یشه ب، قان توکدیلر  
 اوت بیلن آوقت له نیب، اول سخت جانلر قیده دور؟  
 خلق میزنینگ تیکه - پارچه قیلدی بوساتقینچی لر  
 ملتیم تاریخیده، نام و نشانلر قیده دور؟  
 کوز یاشیم آقدی بوگون دردینگنی یاز گونچه، وطن  
 هرکیشی اوزنفعی ایزلر، بغری قانلر قیده دور؟  
 کوهیا آغزینگنی آچمه کویدیره رسن مینگته نی  
 باغله گین بیلینگنی، ایزله پاسبانلر قیده دور؟

۱۳۹۴/۲/۱۱ - میمنه

## یلدا کیلدی!

منه یلدا ییتیب کیلدی، نیگه صبر و قرارم یوق!  
بو غربت شهریده دوستلر، بیرانته غمگساریم یوق!  
منه یلدا ینه کیلدی، اوزاغ من اهل و اولاد دن  
یانیمده آی جمالیم، سیو گلیم، بختیم، نگاریم یوق  
عجب مستانه ایردیم یول و یولداش لر بیلن بیلتیر  
بوگون مهرانگیزیم، زهرام، امیدیم، غمگساریم یوق  
منه یلدا مینی یوخلب، بوتون حسرت بیلن کیلدی  
نویدیم، تسنیمیم بیرله، محب و جان نثاریم یوق  
منه یلدا ینه کیلدی، بیر ییل ییتتی اداغیگه  
مینی بیلتیر کی شانیم، شوکتیم، عز و وقاریم یوق  
منه یلدا ینه کیلدی آقردی ساچ و سقال هم  
ضعیف و ناتوان بولدیم، کوچیم کیتتی، مداریم یوق  
اونوتتی یار و دوستلر هم، وطن سیز بیر مهاجر من  
بو غربت ملکیده یالغیز دورور من، اعتباریم یوق  
وطن سیز کوهی من، گر شاه بولسم هم گدا دیر من  
بوتون دنیا اگر میندن ایرور، لیکین دیاریم یوق

۱۴۰۰ / ۹ / ۲۹ - تهران

### فاریاب ناله سی!

نی بولدی فاریاب، بختی قراسن؟  
مدام قیغو وغملردن ادا سن؟  
توتاشدی، یاندی بگرینگ، قالمه دی جان  
بودنیا ایچره یالغیز، بینواسن!  
اوبیده باش قویالمیدی بوملت  
شهیدلریورتی، بیر ماتم سراسن!

\*\*\*

نیچون مینگ لرکیشی آواره بولدی؟  
چیقیب اویدن، نیتای بیچاره بولدی؟  
عیال و باله سین تشله ب چیقیبیدی  
دلی غربتده یوزمینگ یاره بولدی  
نیتای حال همده احوالینگ، سوره ی مین  
یوره ک بگریم غمینگدن، پاره بولدی

\*\*\*

بوتون دال و درخت لرکیتتی قولدن  
اوتیلمس ماین او چون، هر کوچه-کولدن  
بیرآغیزنان او چون، تشقاری چیقسه  
قراول یاولرینگ، قیتردی یولدن  
فقط قان توکیلرهریانده باقسه م  
ییگیت لرجان بیره ر، دابم بویولدن

\*\*\*

تڭاب وسبز پوشينگ كويدى - كيتتى  
عمارت لرنى ، ياولر اويدى - كيتتى  
كه قالگن بولسه آزراق قوى وقوزى  
توش - آقشام آوقتى ديب ، سويدى - كيتتى  
سفرقيلدى بويورتدن عدل وتينچليك  
ييدى آچ بوريلىر، تويدى كيتتى  
۱۳۹۷/۱۰/۱۴ - ميمنه

### بیتماق کیره ک!

ایشسيز اوليب اويقوگه ياتماق کيره ک  
تيزه بويي قرض گه باتماق کيره ک  
باي و بدولت سينگه يان باسمه سه  
کورپه و ياستيغ ني ساتماق کيره ک  
خايين وساتقينيچي ني کورگن زمان  
قورقمه ي اوني اوق بيلن آتماق کيره ک  
خلقميز آواره ايرور، نان اوچون  
قنچه بوغم - قيغوني يوتماق کيره ک  
گراياغ اوستيده سن اي اولکه داش!  
ييقيلگن ني قوليني توتماق کيره ک  
توشدي وطن، ياولري نينگ قولیگه  
قيلميشيني خلق گه بیتماق کیره ک  
پيشسه بوقازان ده ديسنگ آشيميز  
هم اوچاغين خواه مخواه ياقماق کيره ک  
اوپکه وبغريم توتاشيب قيغودن  
کوهيا دردایچره هم قاتماق کیره ک

۱۴۰۱/۳/۶ - تهران

## هرگز آلامه یسن!

تیلیم نی ای ستمگرهیچ قچان میندن آلامه ی سن!  
بوظلم ناروا بیرله وطنده هیچ قالالمه ی سن  
بوتیل آنه تیلیم دور، قان بولیب بیرگن حیات مینگه  
بوشان وشوکتیم دن بیرسناغ هم کم قیاللمه یسن  
بوبرشاه تیلی، تیمورتیلی، خوارزم لرشانی  
بوقزاقرتیلی، قرغیزتیلی ایریپ بولالمه ی سن  
تیلیم کان محبت دور، تیلیم دریای شفقت دور  
تیلیم قندوعسل دن هم شیرین، آغنه ب آلامه ی سن  
بوتیل ازیبک تیلی، آنم تیلی، آتم تیلی بیلسنگ  
بوتیل کوهی نی نام وننگی دور، هرگزچیدالمه ی سن

۱۴۰۰/۷/۱

### قراریزلیک

آی بیلن تنیش بولیب، یولیده بولدیم بیقرار  
شمع رخساریگه کوبدیم، قالمدی مینگه مدار  
کوپ گوزل دور ایکی کوزی، چیتمه قاش دور، اول صنم  
لب لری گلغنچه دیک بوینیده آسگن طرفه مار  
تیر مزگانی بیلن مینگ لرییگیت نینگ اولدیره ر  
اول قاره قاش دلربانینگ ساچلری دیر، شام تار  
عشق سوداسی بیلن بولدی مینی بیلیم اوکه ی  
کیچه - کوندوزییغله ی - ییغله ی ، کوزیاشیم دور جویبار  
ایرته لب کوتگه ی جمالینگ، ایکی کوزیم کورگالی  
اوپکه بغریم اوت توتاشدی سینگه بو جانیم نثار  
گل کوکر سین کوهیا زیبانگارینگ مقدم ای  
اورگیله ی، قوبنینگنی آچ، بیرگیل محبت بیشمار

۱۳۹۰/۵/۲

## عُربت اندوهی

نیچون، ریم منی زیبا دیاریم دن اوزاغ قیلدینگ؟  
یوره ک بغریمنی هر بیر ایسلگنده داغ - داغ قلدینگ  
نیچون ریم بوگون فرزندلریم دیداریگه زارمن  
بو غربت شهریده یالغیز، فراق ایچره اداغ قیلدینگ

۱۴۰۳/۱/۱۲ - تهران - لواسان

## قربان هییتی

کیلمه گین، قربان هییتی، اوی و جاییم یوق مینی!  
اولکه دن آواره من، یولدوز و آییم یوق مینی!  
مین سو به آلمم تاووغنی هم قدومینگه سینی  
طنطنه لی روزگارو چنگ و ناییم یوق مینی!

هرقدر به گذشته‌ها برگردیم تعریف و معانی شعر ساده‌تر و هرقدر به زمان معاصر برگردیم، شعر معانی و تعریف‌های گسترده‌تر پیدا می‌کند. اشعار مندرج در این مجموعه چکیده‌ای احساسات شاعرانه آقای امان‌الله کوهی می‌باشد که به روایت ذهن سیال و طبع شاعرانه وی روایتگری شده است. او، شاعری باطبع حساس و منتقد است که در این مجموعه روایت دیگری از مهاجرت و بیوطنی مردم محروم جغرافیای خویش را در دو زبان فارسی و ازبکی غمگنانه روایتگری می‌کند.